

فصل چهاردهم:

عضویت مصدق در "جامع آدمیت"

و اشاره به

شایعات و قصه پردازی مخالفین نهضت ملی شدن صنعت نفت
و برخی از مخالفین سیاسی دکتر مصدق و نیروهای عقبگرا، متحجر
و حتی بعضی از افراد وابسته به بیگانگان،
در متهم کردن دکتر مصدق به «فراماسونری»!

پس از مرگ دکتر مصدق از سوی عده ای از مخالفین نظرات و عقاید مصدق، به تبلیغاتی
دامن زده شد مبنی بر اینکه:

دکتر مصدق بدین خاطر که در انجمن «جامع آدمیت» عضویت داشته است، «فراماسونر»
بوده است!! اما مخالفین مصدق در کارزار تبلیغاتی خود باین موضوع توجه نمودند که
ایراد و انتقادی که به «فراماسونری» در ایران وارد می شود، از زوایای مختلف مطرح
است. این ایراد و انتقاد اگر از سوی افراد و نیروهای ملی، وطن دوست و آزادیخواه مطرح
شود، بهیچوجه بدین خاطر نبوده و نیست که چرا اعضای آن تشکیلات از تجدد، آزادی و
برابری و برادری دفاع کرده اند و خواستار استقرار حاکمیت قانون در ایران شده اند و در
فعالیت های سیاسی خود به تبلیغ و ترویج نظرات ترقیخواهانه همت گمارده اند. ایراد و انتقاد
از سوی افراد و نیروهای ملی بدین خاطر متوجه جماعت فراماسونری می شود که برخی از
فراماسونرها برای منافع و حقوق ملی ایران اهمیت قائل نبوده اند و در واقع منافع انگلیس را
به منافع ملی ایران ترجیح داده اند و تشکیلات فراماسونری در ایران در خدمت منافع انگلیس
عمل کرده است. در حالیکه سیاست و عملکرد دکتر محمد مصدق در تمام طول حیاتش در
خدمت دفاع از منافع ملی، استقلال و آزادی و مبارزه با نفوذ بیگانگان بوده است و در واقع این
دکتر مصدق بود که با طرح «تز سیاست مبارزه منفی» موضوع «حاکمیت ملی» را بیکی
از مسائل کلیدی سیاستمداران ملی گرا و وطنخواه ایران تبدیل کرد و در واقع خواستار این
امر شد که سیاست ایران باید در تهران و از سوی ایرانیان و نه در لندن، مسکو، واشنگتن و
یا پایتخت کشور دیگری تعیین گردد!!

البته مخالفت نیروهای «متحجر» و «مقدس نما» با فراماسونری بندرت در رابطه با
دفاع از استقلال و حاکمیت ملی بود. چون فراماسون ها همچون نیروهای لیبرال علیه
عملکرد کلیسای قرون وسطائی و رهبران مذهب کاتولیک که اکثراً مدافع نظام استبدادی
بودند، مبارزه کرده اند و بخاطر تغییر آن وضع قرون وسطائی بر امر «جدائی دستگاه کلیسا
از دستگاه دولت» تاکید ورزیده اند، «بی دین» و مخالف با اعتقادات مذهبی شناخته شدند.

آشنا نبودن فعالین سیاسی و رهبران مذهبی به زبان خارجی از جمله زبانهای فرانسه و
انگلیسی نیز سبب شده بود که تغییراتی که در جوامع غرب بوقوع پیوسته بودند، نتوانند
بصورت صحیح و تحریف نشده به جامعه ایران منتقل شوند!

حتی در مقطع کنونی نیز بخش بسیار بزرگی از نیروهای سیاسی و همچنین روحانیون ، هنوز به تفاوت بین نظرات « آته ایستی » (نظریه ای که به خدا و دین کوچکترین اعتقادی ندارد) و « سکولاریستی » (نظریه ای که طرفدار جدا کردن حوزه دین از حوزه سیاست است و در واقع طرفدار « حکومت غیر دینی » هست . اما یکی از اصول آن نوع حکومت، محترم شمردن ادیان و برگزاری مراسم مذهبی بطور کاملاً آزاد می باشد) پی نبرده اند . امروز هنوز در جامعه ایران بغلط افراد و نیروهای « سکولار » ، بعنوان « بی دین » خطاب می شوند! در حقیقت جامعه سیاسی - مذهبی ایران با « مشکل معرفتی » روبروست .

در اثر چاپ یکسری خاطرات و مدارک و اسناد و نگارش کتابهای تاریخی ، همچنین تحقیقات در مورد عملکرد « فراماسونری » در ایران تا اندازه ای روشن شده است که تعدادی از ایرانیان علاقمندان به تجدد و ترقی و آزادی و بخاطر پایان دادن به « نظام استبدادی » و برقراری « حاکمیت قانون » به تشکیلات فراماسونری پیوسته اند و یا با بعضی از افراد آن تشکیلات بخاطر مبارزه با استبداد و تحقق حکومت قانون و برقراری آزادی در ایران همکاری داشته اند . همچنین بمرور زمان آشکار شد که در اوائل انقلاب مشروطیت در ایران عده ای از « فراماسون » ها در تأسیس انجمن ها ، از جمله « جامع آدمیت » نقش داشته اند . مسئله ای که افکار عمومی در زمان تأسیس آن انجمن ، از وجود آن نوع روابط بهیچوجه اطلاعاتی نداشته است !

الف - « فراماسونری »

عده ای از مخالفین مصدق بخصوص آن عده که مصدق را متهم به « فراماسونری » می کردند ، کمتر با تاریخچه جنبش فراماسونری در اروپا و آمریکا آشنائی داشتند و نمی دانستند که یکی از اهداف محوری « جنبش فراماسونری » مبارزه با نظام فئودالیت و پایان دادن به سیستم حکومت استبدادی حاکم بر آن جوامع بوده است . « فراماسون » ها شعار « آزادی ، برابری و برادری » را - همان شعاری که بعداً به شعار انقلاب کبیر فرانسه تبدیل شد - ، تبلیغ و ترویج می کردند و در جهت برقراری « حاکمیت قانون » و پایان دادن بدوران نظام استبدادی مبارزه نمودند .

در دوران قرون وسطی رهبران مرتجع دین مسیحی ، بخصوص کلیسای کاتولیک و کلیسای ارتدوکس بنام خدا و دین مسیحی از خودکامگی پادشاهان ، چپاول ثروت ملی و ستم پیشگی درباریان و دولت مردان و فقر و تنگدستی مردم دفاع می کردند و حتی برای آن وضعیت رقت بار حاکم بر آن جوامع ، « مشروعیت الهی » قائل می شدند . در حالیکه « جنبش فراماسونری » در شروع فعالیت و روشنگری های خود با آن وضع ناهنجار حاکم بر آن جوامع بمقابله برخاسته بود و مبارزه با کلیسای کاتولیک ، پاپ اعظم ، کاردینالها و کشیش ها ... را بخشی از مبارزه با نظام سلطنتی استبدادی می دانستند و همچون نیروهای لیبرال قطع نفوذ و جدائی دستگاه کلیسا را از دستگاه دولت خواستار بودند !

بخش بسیار بزرگی از رهبران مذهب شیعه در دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار که در حقیقت از « عوام » بودند و نسبت به پیشرفت و ترقی جهان کوچکترین آگاهی و اطلاعاتی نداشتند ، با آزادی و ترقی و پیشرفت و استقرار حاکمیت قانون مخالفت می ورزیدند ، چون اکثراً منافع خود را در حفظ نظام استبداد پادشاهی و عقب افتاده حاکم بر جامعه ایران می

دانستند ، مبارزه و مخالفت با عملکرد پاپ ها ، کاردینال ها ، کشیش ها ... و در واقع دستگاه کلیسای کاتولیک در اروپا را بعنوان مبارزه با مذهب و دین و در واقع ترویج « بی دینی » تلقی می کردند و در آن رابطه به جو سازی علیه ترقیخواهی و قانون مداری و خواست حاکمیت قانون ، دامن می زدند .

با توجه به اشاراتی که در رابطه با اهداف جنبش فراماسونری رفت ، چون عملکرد اکثر افراد سرشناس فراماسون های ایرانی در خدمت دفاع از منافع دولت انگلیس و در واقع علیه منافع ملی ایران بوده است ، واژه های « فراماسون » و « فراماسونری » در ایران به فحش سیاسی تبدیل شده است . اکثر نیروهای سیاسی ایرانی از واژه « فراماسونری » برای داغان کردن هویت سیاسی نیروهای مخالف خود بدست و یا غلط استفاده کرده و می کنند .

همانطور که اشاره رفت اطلاعات و آگاهی مردم از جمله نیروهای سیاسی و نیروهای مذهبی و روحانیت در باره جنبش فراماسونری و ماسون ها بسیار اندک و ناچیز بوده است . بسیاری از این نیروها حتی اطلاع نداشته اند که « **توماس جفرسون** » ، نویسنده طرح اولیه « **اعلامیه استقلال آمریکا** » ، طرحی که در متن آن بر « **آزادی و برابری** » اشاره رفته و برای حرمت انسانی ارزش قائل شده است ، عضو « **فراماسونری** » بوده است .

۵۰ تن از ۵۶ نفری که طرح اولیه اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا را که جفرسون تهیه کرده بود ، مورد بازبینی قرار دادند و آنرا حک و اصلاح نمودند و طرح نهائی آنرا تنظیم نمودند ، عضو فراماسونری بودند . همان اعلامیه ای که پس از پیروزی بر انگلیسی ها ، بر مبنی آن در ۴ یولی ۱۷۷۶ ، استقلال ایالات متحده آمریکا را به جهانیان اعلام داشتند ، و در نتیجه دوران مستعمرگی آن سرزمین پایان یافت ! (۵۷)

ژرژ واشنگتن اولین رئیس جمهور آمریکا ، همچون بسیاری دیگر از رؤسای آن کشور عضو فراماسونری بود .

فریدریش بزرگ پادشاه پروس (بخشی از سرزمین آلمان کنونی و منطقه برلین) - پادشاهی که در جهت تغییرات اجتماعی و ترقی در کشور پروس قدم برداشت - ، حکم به آزادی ازدواج بین وابستگان مذاهب مختلف دین مسیحی از جمله کاتولیک و پروتستان با یکدیگر را داد . چون تا آنزمان چنان ازدواج هائی از سوی کلیسا ، بخصوص کلیسای کاتولیک ممنوع بودند و چنان ازدواج هائی « **گناه** » محسوب می شدند . پادشاه پروس همچنین به تمام افرادی که در وطنشان بخاطر مذهبشان تحت تعقیب حاکمین آن جوامع قرار می گرفتند ، پناهندگی داد و در واقع در جهت دفاع از آزادی ادیان و مذاهب عمل کرد . او عضو فراماسونری بود .

بسیاری از متفکرین سیاسی ، سیاستمداران و رهبران انقلاب کبیر فرانسه ، افرادی همچون منتسکیو ، دانتون ، مارا ، میرابو ... فراماسون بودند . فراماسون ها نقش بزرگی در مبارزه با رژیم های استبدادی حاکم - رژیم هایی که از سوی رهبران مذهبی و دستگاه کلیسا پشتیبانی و حمایت می شدند - داشتند . آن افراد در تبلیغ و ترویج شعار « **آزادی ، برابری ، برادری** » در کنار دیگر نیروها و افراد آزادیخواه و لیبرال کوشش فراوانی مبذول داشتند و همچون آن نیروها ، نقش بسیار مثبت و تعیین کننده ای در پیروزی انقلاب کبیر فرانسه ایفا نمودند . (۵۸)

افرادی همچون سالوادور آلنده رئیس جمهور فقید شیلی - رئیس جمهوری که در اثر کودتای ارتش شیلی برهبری ژنرال پینوشه و سازمان جاسوسی آمریکا - سیا - حکومتش ساقط شد و بقتل رسید - ، زیمون بولیوار رهبر مبارزات آزادیبخش آمریکای جنوبی ، یوزف د سان

مارتین فردی که در جهت گرفتن استقلال پرو از اسپانیا فعالیت داشته است، جواهر لعل نهرو نخست وزیر هند و هم‌رزم مهاتما گاندی در مبارزات استقلال طلبانه هند علیه انگلیس و یکی از بنیانگذاران اتحادیه دول غیر متعهد، مصطفی کمال آتاتورک رهبر ترکیه پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی، ویکتور هوگو نویسنده فرانسوی، هاینریش هاینه شاعر آلمانی، یوهان ولفگانگ گوته شاعر و نویسنده آلمانی، ولفگانگ آمادئوس موزارت اطریشی یکی از بزرگترین موسیقیدانان و آهنگ سازان جهان، یوهان کریستیان باخ موسیقیدان و آهنگساز آلمانی، آکساندر فون هومبولد پرفسور علوم طبیعی - یکی از دانشگاههای شهر برلین بنام او نام گذاری شده است -، همگی «ماسون» بوده اند. (۵۹)

عده ای از ایرانیان همچون ملکم خان - نظام الدوله (پرنس ملکم خان) و جمال الدین اسد آبادی (افغانی) و بعضی از فرزندان مقامات بالای هیئت حاکمه دوران سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمد علیشاه قاجار...، تحت تأثیر انقلاب کبیر فرانسه و نظرات ترقیخواهانه و آزادیخواهانه جنبش فراماسونری قرار گرفته و به عضویت آن تشکیلات در آمده بودند. حتی برخی از شاه زادگان قاجار که برای تحصیل بفرانسه رفتند، تحت نظرات و عقاید آن جنبش قرار گرفتند و فراماسون شدند تا از آن طریق در جهت ترقی و تعالی وطنشان ایران عمل کنند!

اسناد و مدارک تاریخی گواهی بر این امر دارند که انگلیسیها در دوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار با اعزام مأمورینی بنام «سرها فرورد جونس»، «جیمز موریر»، «جیمز فریزر» (نویسنده کتاب حاجی بابا) به ایران موفق شدند بطور مخفیانه از سال ۱۸۰۴ بی‌بعد محفل‌هایی که وابسته به دولت انگلیس باشند در ایران بوجود آورند. (به این موضوع در جلد دوم همین کتاب برخورد شده است).

ب - تشکیل انجمن ها ، از جمله «جامع آدمیت»

در اوائل انقلاب مشروطیت، در دوران سلطنت محمد علیشاه قاجار، بیش از یکصد انجمن از سوی علاقمندان به آزادی و مشروطیت که با نظام استبدادی مخالف بودند تأسیس شد. یکی از آن انجمن ها، «جامع آدمیت» بود. در آن مقطع تاریخی که جامع آدمیت تأسیس شد، برای هیچ یک از مردم آزادیخواه و ملی ایران از جمله مصدق - جوان ۲۵ ساله - اصولاً روشن نبود که مابین افراد مؤسس و فعالین جامع آدمیت، افراد «ماسون» که در دفاع از منافع یک دولت بیگانه و علیه منافع ملی و وطن خود عمل می کنند وجود دارند. برعکس در آنزمان برخی از افرادی که بعنوان تجدد طلب، آزادیخواه و طرفداران حاکمیت قانون در ایران معروف شده بودند و «منورالفکر» نامیده می شدند، در انجمن «جامع آدمیت» عضویت داشتند. همچنین باید باین مسئله نیز توجه داشت که بیشتر روابط سیاسی و اجتماعی در آن مقطع زمانی، بر پایه روابط دوستی و فامیلی شکل می گرفت. و نباید از خاطر بدور داشت که باغ سفارت انگلیس محلی بود که معترضین و مخالفین با استبداد، چادرهای خود را در آن محل پیا کرده بودند و به بست نشستند و با کمک بانک شاهی و برخی از بازاریان آزادیخواه، دیگ های غذایی را برای تهیه غذا برای «بست نشینان» طرفدار مشروطه در همان محل باغ سفارت انگلیس براه انداختند. در واقع در افکار عمومی چنین تبلیغ شده بود که دولت انگلیس طرفدار برقراری نظام مشروطیت و برقراری آزادی در ایران است.

علاوه بر مسائلی که اشاره رفت ضروریست همچنین یادآور شد، نیرو های مستبد و ارتجاعی که اصولاً با هر نوع پیشرفت و ترقی مخالف بودند و با تجدد و آزادیخواهی و استقرار حاکمیت

قانون سرعناد داشتند و در واقع مدافع حفظ نظام استبدادی و مبلغ عقبگرائی بودند، همیشه کوشش داشتند تا تمام طرفداران تجدد، آزادی و استقرار حاکمیت قانون را، افرادی مخالف دین و وابسته به بیگانگان قلمداد کنند، بدون اینکه به این واقعیت تاریخی نیز توجه داشته باشند که در اوائل جنبش مشروطه خواهی، عده ای از روحانیون در آن امر خیر با ایرانیان ترقی خواه و آزادی دوست همصدا و همراه بودند!



www.rahe-mossadegh.ois-iran.com

۳۵ - هدایت مردم از سوی عده ای از مجتهدین، و عاظ و آخوندها برای بست نشینی در محوطه سفارت انگلیس؛ عکس از کتاب « دولت های ایران در عصر مشروطیت تألیف: ح.م. زاوش » اقتباس شده است.



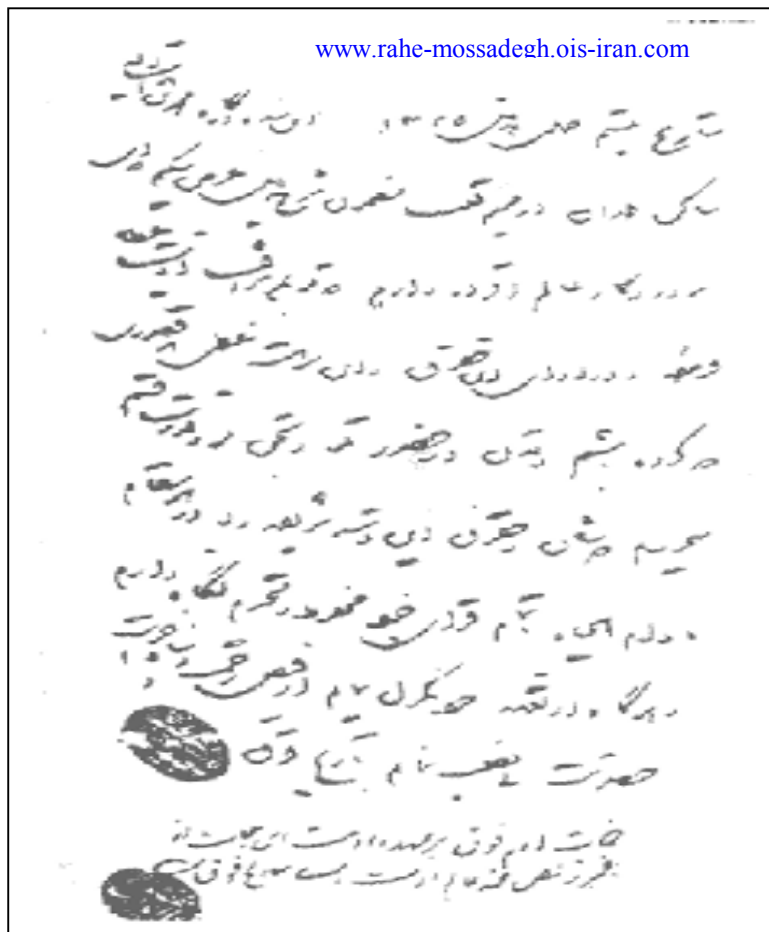
www.rahe-mossadegh.ois-iran.com

۳۶ - تدارک تغذیه بست نشینان در سفارت انگلیس با کمک بانک شاهی و عده ای از بازاریان آزادیخواه؛ عکس از کتاب « دولت های ایران در عصر مشروطیت تألیف: ح.م. زاوش » اقتباس شده است. عکس بصورتی که در کتاب زاوش به چاپ رسیده است، بدن هیچگونه تغییری در آن، کلیشه شده است!

**پ - ورقه عضویت مصدق در انجمن «جامع آدمیت» ،
تنها سندی است که شایعه پردازان ، بر مبنای آن مدعی شده اند که
دکتر محمد مصدق عضو فراماسونری بوده است!!**

پایه شایعات «فراماسون» بودن مصدق بیشتر بر محور ورقه ی عضویت وی در انجمن «جامع آدمیت»، دور می زد. «ورقه» ای که بخط خود دکتر مصدق می باشد و بیانگر عضویت دکتر مصدق در سنین جوانی - در اوائل سلطنت محمد علیشاه - در آن انجمن است. ایرج افشار در کتاب «مصدق . مسائل حقوق و سیاست» در این باره نوشته است:.

«موقعی که کتاب فکرآزادی تألیف دکتر فریدون آدمیت [پسر عباسقلی آدمیت (پایه گذار جامع آدمیت)] انتشار یافت (تهران ۱۳۴۰) به ملاحظه آنکه ضمن تعهد نامه های اعضای جامع آدمیت تعهد نامه ای هم به خط دکتر مصدق در آنجا چاپ شده بود. من یک نسخه از آن کتاب با نامه ای توسط دکتر غلامحسین خان [مصدق] خدمت دکتر مصدق فرستادم و درخواست کردم صحت آن تعهد نامه را اعلام فرمائید. ایشان پاسخی مرقوم داشتند که متأسفانه در سال ۱۳۴۳ آن را از دست دادم. چون آن نامه اهمیت داشت پس از چندی نامه دیگری برای ایشان نوشتم و به مناسبت از میان رفتن نامه اولی از ایشان درخواست کردم مجدداً نظر خود را مرقوم دارند.» .

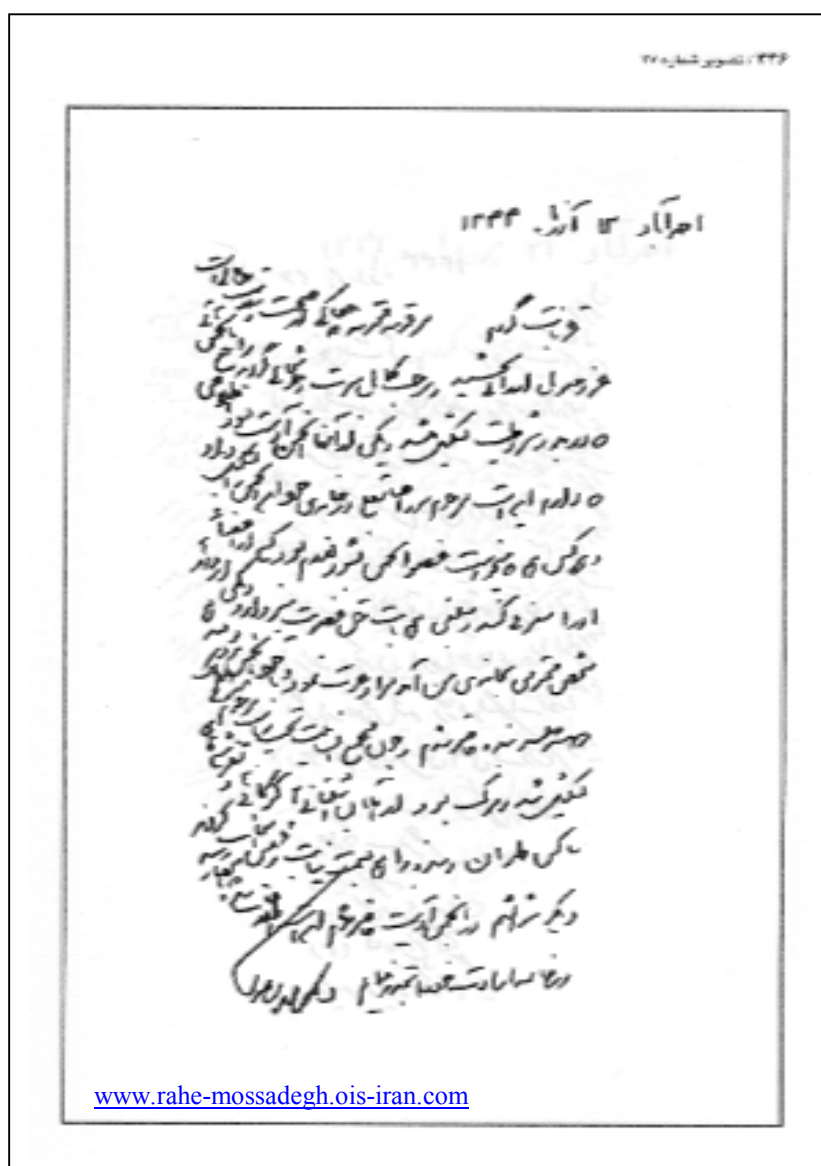


۳۷ - تصویر ورقه ای که دکتر مصدق در هنگام عضویت در انجمن "جامع آدمیت" ، بخط خود نوشته است.

دکتر مصدق در پاسخ به نامه ی آقای ایرج افشار در باره عضویتش در جامع آدمیت و علت خروجش از آن انجمن در ۱۲ آذر ماه ۱۳۴۴، نوشته است که:

"... هر کس هم که می خواست عضو انجمن بشود لازم بود کسی از اعضاء او را معرفی کند و مبلغی هم بابت حق عضویت بپردازد. در یکی از روزها شخص محترمی به خانه من آمد، مرا دعوت نمود و با خود به انجمن برد و بعد هم دو سه جلسه بنده حاضر شدم و چون مجمع انسانیت تحت ریاست مرحوم مستوفی الممالک تشکیل شد و مرکب بود از آقایان آشتیانی ها، گرگانی ها و تفرشی های انجمن طهران و بنده را هم به سمت نیابت رئیس انتخاب کردند دیگر نتوانستم در انجمن آدمیت حاضر شوم. ..." (۶۰)

متن نامه مصدق به ایرج افشار تا کنون در بسیاری از کتاب ها چاپ شده است و آنانکه با کتاب های مربوط به تاریخ معاصر ایران سروکار دارند، حتماً از محتوی نامه مصدق و چگونگی ماجرای عضو شدن او در آن انجمن و مدت زمان عضویتش در آنجا، با خبر هستند!



۳۸ - تصویر پاسخ دکتر مصدق به نامه ایرج افشار که بخط خود نوشته است؛
افتباس از کتاب مصدق و مسائل حقوق و سیاست - گرد آوری ایرج افشار

ت - اسماعیل رائین و تشکیلات فراماسونری و فراماسونرها و دخالت ساواک و مأمورین " سیا " و اسدالله علم وزیر دربار محمد رضا شاه در امر انتشار کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران!

اسماعیل رائین در بهمن ماه سال ۱۳۴۷ - یعنی ۲۳ ماه بعد از فوت دکتر مصدق - که اجازه نشر کتاب فراموشخانه و فراماسونری را از مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر کابینه امیر عباس هویدا می گیرد ، با چاپ ورقه عضویت محمد مصدق - جوان ۲۵ سال ه - در انجمن « جامع آدمیت » ، همان مصدقی که در شکل دادن ورهبری نهضت ملی شدن صنعت نفت که در امر « بیداری ملل خاورمیانه » ، نقش بسیار بزرگی داشت و در نتیجه آن مبارزات ، ضربه بزرگی بردولت استعمارگر انگلیس وارد شد و خود رائین نیز در بسیاری از جلسات دادگاه نظامی ای که رژیم کودتا علیه دکتر مصدق بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برپا کرده بود ، از نزدیک شاهد چگونگی روند محاکمات و محتوی گفتار و مواضع قاطع و روشنگریهای مصدق بوده است ، با وقاحت و پرروئی مخصوص به خود در صفحه ۶۴۰ آن کتاب مدعی می شود که مصدق عضو " فراماسونری " بوده است!!

اسماعیل رائین برای اینکه ثابت کند که محمد مصدق عضو تشکیلات « فراماسونری » بوده است ، در کنار کلیشه ورقه عضویت مصدق در جامع آدمیت توضیحاتی داده است ، که متن آن مطالب از لحاظ علمی و تاریخ نگاری کوچکترین ارزشی نمی تواند داشته باشد. تفسیر رائین از « ورقه عضویت » مصدق در جامع آدمیت ، بیانگر این واقعیت می باشد که اسماعیل رائین ، در باره " جامع آدمیت " و اعضای آن تشکیلات ، اطلاعات زیادی نداشته است ، بطوریکه حتی نمی دانسته است فردی که بنام " ابوالفضل " ضمانت دکتر مصدق را در انجمن " جامع آدمیت " تقبل کرده است و زیر ورقه تعهد نامه عضویت مصدق را امضاء و مهر نموده است ، دقیقاً کیست و چه نقشی او در آن انجمن داشته است. رائین در همان صفحه ۶۴۰ از واژه های " گویا " ابوالفضل " نام مستعار " شاهزاده عصر ، عضد السلطان فرزند مظفر الدینشاه بوده است ، استفاده کرده است. در واقع این تاریخ نویس دوران محمد رضا شاهی برای اثبات « ادعای » خود - که در واقع آن ادعا چیزی جز مطالب دیکته شده سازمان امنیت (ساواک) نبوده است - ، به حدسیات متوسل شده و بخود زحمت نداده است تا در آنمورد قدری وقت صرف نماید و برای روشن کردن جوانب مسئله مورد ادعا دست به تحقیقات لازم و ضروری بزند. در حالیکه اگر در فرهنگ تاریخ نگاری در ایران ، امر « تحقیق » ، بجای شایعه سازی رسم بود ، اولاً به چنین « قسم نامه ای » که برای عضویت در یک انجمن علنی بنام « جامع آدمیت » نوشته شده بود و در آن مقطع تاریخی که آن انجمن ، همچون ده ها انجمن دیگر که در رابطه با دفاع از مشروطیت ، آزادی و تجدد خواهی تشکیل شده بود و در هنگام ورود محمد مصدق به آن تشکیلات ، افکار عمومی - از جمله مصدق - کوچکترین اطلاعی ، از مسائل پشت پرده و اهداف نهائی برخی بانیان آن تشکیلات (جامع آدمیت) نداشت ، آن نوشته را در کتاب خود « قسم نامه فراماسونری دکتر محمد مصدق » ، نامگذاری نمی کرد!



۳۹ - - تصویر ورقه ی عضویت مصدق در انجمن " جامع آدمیت " ، با توضیح اسماعیل رائین در صفحه ۶۴۰ کتابش.

همانطور که اشاره رفت اگر اسماعیل رائین بجای استفاده از واژه «گویا» و «نام مستعار» ، همچون یک تاریخنگار و محقق قدری وقت خود را صرف " تحقیق " در باره موضوع مورد نظر خود می کرد ، حتماً به این مسئله بر احتی می توانست دست پیدا کند که اولاً چنان " قسم نامه " ای همانطور که اشاره رفت، نمی توانست کوچکترین دلیلی بر « فراماسیونر» بودن شخص دکتر مصدق باشد. زیرا آن مدرک در باره فردی همچون مصدق ، زمانی انتشار خارجی پیدا کرد که جهان سیاست با مدارک و اسناد بسیار زیادی در باره جهت سمت و سوی سیاست و مضمون محتوی سیاست، خواست و اهداف و چگونگی عملکرد مصدق در دفاع از منافع ملی و استقلال ایران علیه منافع و هژمونی دولت استعمارگر انگلیس ، روبرو بود و کاملاً آگاهی داشت که مبارزات ملت ایران برهبری دکتر مصدق در کنار مبارزات ملت هند برهبری « گاندی » ، بزرگترین ضربه را بر پیکر استعمار انگلیس وارد کرده بود.

قضاوت بی طرفانه و صحیح در باره آن ورقه (تقاضانامه عضویت) ، مسئولیت بیشتری را از یک تاریخنگار و باصطلاح محقق بی طرف، طلب می کرد!

آقای اسماعیل رائین بعنوان « تاریخنگار و محقق » حتماً قبل از انتشار کتاب فراماسونری ، از محتوی کتاب خاطرات سیر آنتونی ایدن ، سیاستمدار کهنه کار انگلیسی ، که نقش بزرگی در سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق داشت، مطلع بوده و می دانسته است که سیر آنتونی ایدن در باره ملی شدن صنعت نفت و تأثیرات آن در کشورهای خاورمیانه و شنیدن خبر سقوط دولت ملی مصدق در کتاب خاطراتش چگونه در آنمورد اظهار نظر کرده است . با وجود این روشن نیست چرا در باره ورقه عضویت در انجمن جامع آدمیت چنان غیر علمی قضاوت کرده است؟

« آنتونی ایدن » در صفحه ۲۲۱ کتاب خاطرات خود در رابطه ملی شدن صنعت نفت برهبری دکتر مصدق نوشته است :

« روزی که من متصدی وزارت خارجه شدم آبادان از دست رفته بود و نفوذ ما در خاورمیانه رو به تنزل گذاشته بود. در مصر هم پیش بینی تحولاتی میشد. که لازم بود مطالعه کنم تا بدانم از چه طریق خود را مقابل وضعیات قرار دهم و من یقین داشتم که قبل از هر چیز باید خود را متوجه کار نفت نمایم که منشاء این اختلافات بود.»

و در صفحه ۲۳۹ همان کتاب در باره سقوط دولت ملی مصدق که سازمان های جاسوسی انگلیس و آمریکا در آن نقش محوری داشته اند و خود او در ملاقاتش با پرزینت آیزنهاور مقدمات سقوط آن دولت را فراهم کرده بود ، نوشته است :

« خبر سقوط مصدق وقتی بمن رسید که در کشتی و در بحر مدیترانه بودم و دوره نفاهم را با خانم و پسرم در آنجا میگذرانیدم و در آن شب خواب راحتی کردم. » (۶۱)

وانگهی ، مظفرالدین شاه پسرری داشته است بنام « ابوالفضل میرزا عضد السلطان » ، که اتفاقاً آن فرد که اسم حقیقی اش " ابوالفضل میرزا " بود، همسر دفتر الملوک - خواهر تتی مصدق و پدر آمنه قدس اعظم ، همسر مهندس احمد مصدق، یعنی عروس دکتر مصدق ، همان قدسی خانمی که دکتر مصدق در نوشته هایش مکرراً از او نام برده است و در کتاب نامه های دکتر مصدق بنام « خانم قدسی مظفری » از او نام برده شده است ، بوده است.

من در شجره نامه مادر دکتر مصدق - شجره نامه دوم در این کتاب - ، این نسبت و رابطه خویشاوندی را بصورتی واضح ترسیم کرده ام.

با توجه به توضیحاتی که رفت ، این سؤال مطرح است که آیا حقیق نمی بود آقای اسماعیل رائین ، بعنوان یک « محقق بی طرف !! » قبل از صدور آن حکم و متهم کردن یکی از بزرگترین شخصیت های سیاسی تاریخ معاصر ایران ، حد اقل در باره چگونگی عضو گیری حدوداً یکصد انجمن که در اوائل انقلاب مشروطیت تأسیس شده بودند ، تحقیق و بررسی می کرد و « متن » ورقه هائی که افراد برای ورود به آن انجمن ها در آنزمان نوشته و امضاء کرده بودند را، با « متن » قسم نامه مصدق بخاطر عضویت در انجمن « جامع آدمیت » ، مقایسه می نمود و برای خوانندگان کتابش توضیح می داد که به کدام یک از جملات و لغاتی که مصدق در آن نوشته استفاده کرده بود ایراد وارد است ؟

کتاب « فراموشخانه و فراماسونری » در ایران در تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۲ با اجازه مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر که خود فراماسونر بود اجازه نشر یافت - آنهم همانطور که اشاره رفت، حدوداً ۲۳ ماه بعد از مرگ دکتر مصدق (مصدق در ۱۴ / ۱۲ / ۱۳۴۵ درگذشت) - در همین رابطه باید خاطر نشان کرد که « پیش از انتشار آن کتاب ، مراتب امر به اطلاع جعفر شریف امامی ، استاد اعظم فراماسونری، » رسیده بود. (۶۲) در واقع دستور انتشار آن کتاب از بالا و آنهم با هدف سیاسی مشخص صادر شده بود!

ث - متهم کردن دکتر مصدق به " فراماسونری " ، در خدمت سیاست و هدف مشخصی قرار داشت که اسناد و مدارک تاریخ معاصر آن توطئه را با شکست روبرو کرد !

چون هدف من از نگارش کتاب " دکتر محمد مصدق و « راه مصدق » " ، ترسیم واقعی شخصیت و ارزش های فکری و سیاسی مصدق می باشد ، با توجه به این واقعیت که من - نویسنده این کتاب - ، خود را یک « مصدقی » می دانم و طرفدار « راه مصدق » هستم ، امید وارم که این وابستگی فکری و علاقه من به مصدق مانع آن نشود تا در کار تحقیقی خود برخوردی همه جانبه ، بی طرفانه و با مسئولیت نسبت به بیان رویدادها و واقعیات آن دوران داشته باشم. بنظر من دکتر مصدق همچون هر انسان دیگری که دارای فعالیت های سیاسی و اجتماعی باشد، حتماً جایز الخطاست . تا آنجا که کمبود ها ، اشتباهات و حتی خطاهای ایشان برایم روشن باشند و نسبت به آنها آگاهی و اطلاعات داشته باشم، حتماً در جلد های بعدی این کتاب در رابطه با بررسی سیاست و فعالیت های مصدق به آنها اشاره خواهم کرد ، ولی چیزی که برای من مهم بوده و هست و در واقع تعیین کننده می باشد، این مسئله و موضوع است که دکتر محمد مصدق بهیچوجه و هیچگاه به منافع ملی ، استقلال و حاکمیت ملی ایران نه تنها خیانت نکرده است ، بلکه او مبارزات و فعالیت ها و روشنگری های خود را بر محور دفاع از آن " ارزش " ها شکل داده است. باین واقعیت تاریخی باید توجه داشت ، و آن اینکه ، برخی از سیاستمداران ایرانی که خود را در زمره وطن پرستان ایران بشمار می آوردند ، بخاطر حفظ استقلال ایران در مقابل دولتهای انگلیس و روسیه ، در آن مقطع تاریخی از سیاستی بنام « سیاست موازنه مثبت » پشتیبانی می کردند ، سیاستی که بر پایه توازن و « موازنه » بین قدرت و نفوذ دولتهای استعمارگر انگلیس و روس در ایران طرح ریزی شده بود. همچنین در آزمون بسیاری از رجال ایرانی بطور علنی خود را طرفدار روسیه « روسوفیل » و یا طرفدار انگلیس « آنگلوفیل » می دانستند و چیزی بعنوان منافع ملی ایران برایشان مطرح نبود. دکتر مصدق در مقابله و مبارزه با چنان فرهنگ و سیاستی که بر ایران حاکم بود ، تز « سیاست موازنه منفی » را مطرح کرد و پرچمدار مبارزه برای استقلال و حاکمیت ملی ایران شد . در واقع او بطور کلی به مخالفت با نفوذ سیاسی بیگانگان در ایران برخاست. در این رابطه است که ضروری تشخیص دادم تا در رابطه با رد اتهام وشایعات " فراماسونری " بودن دکتر مصدق به توضیح بخشی از خصوصیات و سمت و سوی ارزش های فکری ایشان در این جلد کتاب بپردازم.

همچنین ضروریست در رابطه با مسئله فوق متذکر شد که در بین رجال ملی، سید حسن مدرس نیز سیاستی شبیه به سیاست دکتر مصدق داشت که با نفوذ بیگانگان در ایران مخالف

بود و از آن سیاست، بعنوان «موازنه عدمی» نام برده می شد، موضع سیاسی که حتماً بی تأثیر در شکل گرفتن سمت و سوی نظرات و عقاید دکتر مصدق در رابطه با «سیاست موازنه منفی» نبوده است. (در باره «سیاست موازنه منفی» همچنین در بخش شانزدهم همین کتاب، همچنین در صفحه ۱۰۶ توضیحاتی داده شده است.)

محمد رضاشاه پهلوی نسبت به دکتر مصدق کینه و خصومت شخصی داشت. حتی زمانی که دکتر مصدق فوت کرد (۱۴ - اسفند ۱۳۴۵)، فرزندان و یاران سیاسی و هواداران مصدق اجازه نداشتند، یک مجلس ترحیم، امری که در جامعه ایران جزو سنتهای جامعه بوده و هست، برپا کنند و یا طی یک آگهی تسلیت باطلاع فامیل، آشنایان و دوستان مصدق برسانند که دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران، مرد سال ۱۳۳۱ جهان درگذشت! حتی شاه و سازمان امنیتش اجازه ندادند تا او را بر مبنی وصیتش در کنار آرامگاه شهدای سی تیر ۱۳۳۱ در «ابن بابویه» بخاک بسپارند. با توجه به وضع ترور و خفقان حاکم بر جامعه ایران در آن مقطع تاریخی مورد بحث که هیچ کس در باره هیچ موضوعی، بدون صواب دید و اجازه «ساواک» حق اظهار نظر نداشت و در واقع «سانسور» بر همه چیز حاکم بود. انتشار کتاب فراموشخانه و فراماسونری اسماعیل راین بر این من - نگارنده این کتاب - در آن زمان که یکی از فعالین «جبهه ملی ایران در اروپا» و سازمان «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - اتحادیه ملی» بودم، همچون بسیاری از فعالین دیگر این سؤال مطرح بود، هدف سیاسی شاه و سازمان امنیت اش از انتشار کتاب راین در باره فراماسونری، چیست؟

اسماعیل راین در آن کتاب اکثر سیاستمداران ایران را فراماسیونری قلمداد کرده و نوشته است، همگی آن جماعت به منافع ملی ایران خیانت کرده اند. این جناب حتی دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی شدن صنعت نفت، را بخاطر اینکه در دوران جوانی چند صباحی عضویت در انجمن «جامع آدمیت» داشته است، «فراماسونری» معرفی کرده بود! بدون اینکه حتی به این مسئله ساده توجه نماید که «جامع آدمیت» یک تشکیلات علنی بود، در حالیکه تشکیلاتهای فراماسونری، همگی تشکیلهای سری بودند!!

بنظر اسماعیل راین تمام نخست وزیران دوران سلطنت پهلوی بجز پنج نفر از آن ها، بقیه از عاملین فراماسونری بوده اند. آن پنج نفر عبارت بودند از:

۱ - علی امینی که پارتی بزرگ آمریکائی داشت و در یک مرحله تاریخی - دوران کندی - از سوی آمریکائیا بعنوان نخست وزیر به شاه تحمیل شد، وزیر دارائی دولت کودتای سرلشگر فضل الله زاهدی و امضاء کننده قرارداد کنسرسیوم نفت؛

۲ - اسدالله علم وزیر دربار که یکی از مشاورین و نزدیکان شاه بود، او همچون پدرش - شوکت الملک - از زمره سیاستمداران ایرانی بود که علاقه وافری به دولت انگلیس داشت و از سوی ملکه انگلیس مفتخر بدریافت " نشان درجه عالی انگلیس " شد، او فردی بود که از انتشار کتاب فراماسونری توسط راین حمایت کرد؛

۳ - عبدالحسین هژیر وزیر دربار و از نزدیکان اشرف پهلوی خواهر شاه، فردی که به جرگه طرفداران آمریکا متمایل شده بود و در زمان نخست وزیری اش " طرح ۲۵ ماده ای " برای حل مسئله نفت پیشنهاد کرد که مورد توافق انگلیسها قرار نگرفت و بعداً توسط فدائیان

اسلام ترور شد.

۴ - سپهبد حاجعلی رزم آرا، فردی که گفته می شود آمریکاییها از نخست وزیر شدنش پشتیبانی کردند و در واقع او را به شاه تحمیل نمودند . ابوالحسن ابتهاج در کتاب خاطراتش به نقل از حسین علا ، نوشته است که « گرال دوئر » یکی از اعضاء سفارت آمریکا در تهران ، در ملاقاتی که با آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی داشته به وی می گوید " ما تصمیم گرفته ایم رزم آرا را روی کار بیاوریم و شما باید از او پشتیبانی کنید " (۶۳). امری که باعث رنجش خاطر آیت الله کاشانی می گردد . اما فدائیان اسلام رزم آرا را که بمقام نخست وزیری رسیده بود ، همچون عبدالحسین هژیر وزیر دربار ، ترور کردند ؛

۵ - سپهبد زاهدی کودتاچی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی مصدق ؛

آن پنج تن که اشاره ای کوتاه به مشخصات هویت آنها شد، نخست وزیرانی بوده اند که رابطه ی حسنه ای با آمریکائی ها ئی داشته اند و برخی از آنها همچنین از رابطه ی خوبی با دولت انگلیس برخوردار بوده اند، روی این اصل در اسناد کتاب فراموشخانه و فراماسونری راتین بطور غیر مستقیم از آن پنج تن بعنوان افراد غیر وابسته به بیگانگان یاد شده است !

اسدالله علم در خاطراتش به صحبتی که با ملکه فرح در باره فراماسونری و فراماسون بودن اکثر رجال سیاسی ایران داشته است، اشاره نموده است و نوشته است که چطور آن موضوع را در آنزمان به شهبانو خبر داده است.

همچنین نباید از خاطر بدور داشت که کتاب فراماسونی اسماعیل راتین بعد از " انقلاب سفید شاه " ، انتشار پیدا کرد، دورانی که جامعه می بایستی بطور کامل در اختیار سیاستمداران طرفدار امپریالیسم آمریکا - جوانان مورد نظر و علاقه ویلیام وارن ، معروف به کانون مترقی ، و سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) - قرار گیرد.

در کتاب « ظهور و سقوط سلطنت پهلوی » که گفته می شود به قلم حسین فردوست است ، بخش مربوط به « فراماسونری ، بهائیت و توده ای های انگلیسی » ، نوشته شده است :

« فراماسونری در ایران از آغاز به عنوان یک سازمان سیاسی به نفع انگلستان کار می کرد، به نحوی که اکثر مقامات مهم مملکتی یا فراماسون بودند و آن مقام به آنها داده می شد و یا پس از اشتغال فراماسون می شدند.».

به چگونگی تأسیس « لژ پهلوی » در دوران سلطنت محمدرضا شاه که فردی بنام [محمد خلیل] جواهری در رأس آن « لژ » قرار داشته است اشاره شده و در ادامه آن نوشتار آورده شده است :

« آمریکائی ها از همان آغاز که ساواک را ایجاد کردند ، خواستند که کلیه سازمان های سیاسی و غیر سیاسی و سازمان های بین المللی که در ایران شعبه دارند ، در اداره کل سوم بررسی شود. این نظر هم شامل فراماسونری می شد و هم شامل بهائیت. آمریکایی مستشار اداره کل سوم روی این بررسی نظارت می کرد و در واقع اطلاعات دست اول را خودش به « سیا » انتقال می داد. بدین ترتیب، آمریکایی ها توانستند از همان سال ۱۳۳۶ تشکیلات فراماسونری ایران را بشناسند و روی آن کار کنند.».

در رابطه با کتاب فراماسونری رانین در همان کتابی که بنام فردوست به چاپ رسیده است، چنین نوشته شده است :

« انتشار کتاب ۳ جلدی رانین ضربه سختی به فراماسونی ایران بود، زیرا اسامی بسیاری از آنها را افشاء کرد. آیا رانین رأساً این کار را کرد و یا به اشاره دستگاه خاصی؟ بعید بنظر می رسد که او رأساً به این کار مبادرت کرده باشد و به احتمال قریب به یقین چاپ آن از افشاگری های آمریکا بود ... » (۶۴)

در جلد دوم کتاب « ظهور و سقوط سلطنت پهلوی » که « مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی » مؤلف آن هست - در واقع نویسنده آن کتاب عبدالله شهبازی می باشد - (۶۵) ، در صفحه ۲۴۳ آن کتاب درج شده است که :

" اسماعیل رانین با ساواک ارتباط داشت و از « همکاران » اداره کل نهم ساواک، که محل تجمع اندیشمندان و « نخبگان » وابسته به ساواک بود، محسوب می شد. به اعتقاد ما، اسناد و مدارک منحصر بفرد شاپورجی دستمایه تألیف رانین قرار گرفت و این طرح پیچیده حاصل اندیشه او بود که با دست اسدالله علم اجرا شد. بنابر این عجیب نیست که در مجموعه سه جلدی فوق مهم ترین بخش تاریخ فراماسونری ایران ، یعنی نقش اردشیر جی در آن حذف شده و تنها در دوسه مورد نام وی به چشم می خورد و نام چهره های مرموزی چون میرزا کریم رشتی نیز بکلی حذف گردیده است "

و در صفحه ۲۴۵ همان کتاب می خوانیم :

" ... جلد چهارم اثر او هیچگاه انتشار نیافت. باید افزود که در ۳ جلد منتشر شده نیز مهم ترین فصول تاریخ فراماسونری ایران سانسور شد. از جمله این موارد حذف نام چهره های مورد نظر [اسدالله] علم از لیست فراماسونری و حذف کامل داستان « لژ پهلوی » و نقش محمدرضا شاه به عنوان بزرگ فراماسون ایران بود ". (۶۶)

همانطور که قبلاً اشاره رفت ، محمد رضا شاه با مصدق و مصدقیها دشمنی خصمانه داشت و برای ضربه زدن به مصدق حاضر به دست زدن به هر کاری بود. روشن بود که وی از متهم کردن مصدق به « فراماسونری » ، تشکیلاتی که در جامعه ایران بد نام بود ، استقبال می کرد. مگر دستگاه تبلیغاتی سازمان امنیت شاه تمام نیروهای سیاسی از جمله ما فعالان کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی را که مخالف با وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا بودیم و شدیداً به قانون شکنی و پایمال شدن حقوق قانونی مردم توسط کارگزاران و مأمورین رژیم شاه اعتراض داشتیم و دست بافشاگری می زدیم، بدون ارائه کوچکترین مدرکی متهم به همکاری با سازمان های جاسوسی شرق و غرب نکرد!!

در زیر به یک نمونه از این برخورد خصمانه و کینه توزانه شاه با طرفداران مصدق، اشاره می کنم .:

ابوالحسن ابتهاج ، فردی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در دوران نخست وزیری دولت کودتای سپهبد زاهدی ، رئیس کل سازمان برنامه بود ، در کتاب خاطراتش نوشته است که سازمان امنیت و همچنین شاه مملکت - محمد رضاشاه پهلوی - از وی می خواهند تا طرفداران مصدق - منظور اعضای « حزب ایران » بود که شغل های حساس و کلیدی در آن مؤسسه داشته اند و حضور آن ها برای ادامه کار " سازمان برنامه " در آزمون لازم و ضروری بوده است - را از آن اداره اخراج کند . امری که با مخالفت ابتهاج روبرو می شود . جرم آن افراد که می

بایستی اخراج شوند ، نه اختلاس و دزدی ، بلکه این گناه کبیره بوده است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، باز هم برای شخصیت دکتر مصدق احترام قائل می شده اند . (۶۷)

با وجود تمام ترندها و شایعه پراکنیها ، تهدیدات ، ارباب ، سرکوب و زندان ... شاه موفق نشد و نتوانست در بین مردم ایران از ارزش و ابهت مصدق و مصدقیها که مردم به جمع آنها در آن زمان « ملیون » می گفتند ، بکاهد . حتی شاه مدتی کوشش کرد تا برهبری « غلام خانه زاد » خود ، دکتر منوچهر اقبال ، یکی از احزاب دوقلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را « حزب ملیون » بنامد - تا از آن طریق ، شاید نام « ملیون » مصدقی بفراموشی سپرده شود - ، همان « حزبی » که چون فعالیتهاش نتوانست نتیجه ی مثبتی با خود به همراه داشته باشد ، بعداً تغییر نام داد و خود را « حزب ایران نوین » نامید ، که بنا بر " فرمان شاه " ، آن حزب نیز خود را بعداً منحل و ستون اصلی " حزب رستاخیز " شاه را تشکیل داد .

ج - اتهام « فراماسونری » به فردی همچون مصدق با آن کارنامه سیاسی و خصوصیات و ارزش هائی که هویت سیاسی اش را تشکیل می دادند ، نمی توانست چیزی جز تبلیغات دروغین دشمنان نهضت ملی و قدرت طلبان تمامیت خواه و نیروهای عقبگرا و متحجر باشد!

پس از شهریور ۱۳۲۰ و استعفای رضا شاه از سلطنت و شروع سلطنت محمدرضا شاه با کمک و یاری محمدعلی فروغی « استاد اعظم فراماسیونری ایران » ، صف بندیهای جدید سیاسی در ایران بوجود آمد . که یکی از این طیف های سیاسی بر پایه نظرات و عقاید مطرح شده از سوی دکتر مصدق و همفکرانش شکل گرفت ، نیروی سیاسی که برای استقلال و آزادی ، حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران و حاکمیت قانون ، و حاکمیت ملت از طریق برگزاری انتخابات آزاد و عدالت اجتماعی ، نسبت به دیگر مسائل سیاسی - اجتماعی ارجحیت تام قائل بود . سیاستی که در تضاد و مخالفت با نظرات و عقاید و اهداف و عملکرد نیروهای چپ و راست وابسته به بیگانگان و طرفداران استبداد و متحجر قرار داشت . مصدق در طی فعالیت های سیاسی خود توانسته بود با کمک همفکران و طرفدارانش ، ارزش های « آزادی و استقلال » را به جزئی از ارزش های هویتی بخشی از فعالین سیاسی و علاقمندان به ایران آزاد و مستقل و آباد تبدیل نماید . روی این اصل مخالفین سیاسی مصدق با تمام نیرو در جهت معشوش جلوه دادن نظرات و عقاید مصدق و مصدقیهای واقعی عمل کردند و می کنند .

بخشی از نیروهای مخالف مصدق ، پس از مرگ مصدق بر محور شایعه پراکنی در باره عضویت مصدق در « جامع آدمیت » دست به تبلیغات زدند . حتی پس از سرنگونی رژیم شاه بعضی از افراد و نیروهای وابسته به رژیم شاه و طرفداران دکتر مظفر بقائی کرمانی ، جناح هائی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی که با آزادیخواهی و حاکمیت ملت و ترقی و پیشرفت سر عناد داشتند ، حتی افراد بیگانه پرست که با تظاهر به طرفداری از اسلام و مذهب شیعه ، خود را در صفوف مدافعین جمهوری اسلامی جا زده بودند ، در آن کارزار تبلیغاتی شرکت کردند . این نیروهای مخالف ، در تبلیغات سوء خود تا آن درجه پیش رفتند که مدعی شدند ، " دکتر مصدق در تمام طول زندگی سیاسی اش عامل انگلیس بوده است " . بدون اینکه به این موضوع توجه داشته باشند که سیاستمداران دولت استعمارگر انگلیس مگر مغز خر خورده بودند که اگر دکتر مصدق همچون تقی زاده ، وثوق الدوله ، فرمانفرما ، فروغی ...

«عامل» آنها بوده است، بجای مأموریت دفاع از منافع انگلیس و خیانت بمنافع ملی ایران، به ایشان «مأموریت» بوجود آوردن " نهضتی" بر محور خواست دفاع از " حاکمیت ملی ایران"، که در تحلیل نهائی بنفع منافع و سیادت دولت انگلیس بهیچوجه نبود و بضرر آنها تمام می شد را، بدهند!!

آنان که چنین ادعای کاذبی را مطرح کرده و می کنند و دست به قصه پردازی زده اند، فراموش کرده اند که اسناد و مدارک زیادی در تاریخ معاصر ایران و حتی تاریخ جهان وجود دارند که عکس ادعای آنها را بیان می کنند و بر این امر تاکید دارند.

چ - اشاره ای کوتاه به کارنامه سیاسی دکتر مصدق

۱ - مصدق جوان اولین سیاستمدار ایرانی بود که در آبان ۱۲۹۳ شمسی با نگارش رساله ای در باره «کاپیتولاسیون»، خواستار بوجود آوردن وضعیت جدید حقوقی برای پایان دادن به کاپیتولاسیون در ایران شد.

۲ - دکتر مصدق با قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ میلادی - برابر هفدهم مرداد ۱۲۹۸ شمسی - و ثوق الدوله که در بست ایران را به انگلستان فروخت، مخالفت کرد و در آنمورد مشخص، در آنزمان به جامعه ملل شکایت نمود و علیه دولت انگلیس عرضحال داد.

۳ - دکتر مصدق در اعتراض به کودتای انگلیسی سید ضیاء طباطبائی و رضاخان میرپنج در سوم اسفند ۱۲۹۹ طی تلگرافی به احمد شاه تلویحاً با حکم نخست وزیری سید ضیاء از سوی احمد شاه مخالفت کرد (۶۸) و بعداً در مجلس چهاردهم طی سخنرانی تاریخی خود در مخالفت با اعتبار نامه سید ضیاء، از ماهیت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ پرده برداشت.

۴ - دکتر مصدق - در زمانیکه در کابینه مشیرالدوله، وزیر امور خارجه بود - با ادعای دولت انگلیس در خصوص مالکیت آن دولت استعمارگر بر جزائر «ابوموسی» و «شیخ شعیب» در خلیج فارس، مخالفت کرد.

۵ - دکتر مصدق در مجلس ششم با دولت مستوفی، بخاطر حضور و ثوق الدوله (وزیر دادگستری) و محمدعلی فروغی - ذکالملك - (وزیر جنگ) در کابینه او، دست بمخالفت زد و در باره سیاست استعماری انگلیس و عاملینش در ایران به روشنگری پرداخت.

۶ - دکتر مصدق با تغییر سلطنت بنفع رضاخان سردار سپه که در اثر کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ مقدمات بدست گرفتن قدرت توسط او آماده شده بود، دست بمخالفت زد و یکی از بزرگترین نطق های تاریخی خود را در دفاع از " حاکمیت قانون"، قانونمداری و مخالفت با استبداد و دیکتاتوری در روز ۹ آبان ۱۳۰۴ در مجلس شورایی کرد و گفت:

«... پادشاه فقط و فقط می تواند به واسطه رأی اعتماد مجلس یک رییس الوزرایی را به کار بگمارد. خوب، اگر ما قائل شویم که آقای رییس الوزرا پادشاه بشوند آن وقت در کارهای

مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد. شاه هستند، رییس الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب [یکی از نمایندگان معمم دوره پنجم مجلس شورای ملی] هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرف ها نمی روم. بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟! آزادی خواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت به آزادی می کردید. حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رییس الوزرا، هم حاکم! اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است. پس چرا خون شهدای آزادی را بی خود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید، می خواستید از روز اول بیاپید بگویید که ما دروغ گفتیم. مشروطه نمی خواستیم. آزادی نمی خواستیم. یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود...» (۶۹)

۷ - دکتر مصدق با طرح تز «سیاست موازنه منفی»، امر دفاع از استقلال و "حاکمیت ملی" ایران را مطرح کرد و بر پایه این «تز»، بمقابله با نفوذ سیاسی کشورهای بیگانه در ایران پرداخت و با واگذاری امتیاز نفت به آمریکا و شوروی مخالفت نمود و مبارزات نهضت ملی شدن صنعت نفت را به خاطر قطع نفوذ سیاسی دولت انگلیس و شرکت نفت شکل داد و به پیش برد. او در رابطه با همین تز در ۱۲ - اسفند ۱۳۲۴ در مجلس شورایی گفت: «همه میدانید که من از طرفداران جدی سیاست بیطرفی و موازنه هستم و برای حفظ این سیاست در این مجلس مبارزه نموده ام...». مصدق «سیاست بیطرفی» را سالهای سال قبل از تشکیل کنفرانسی از سوی سران کشورهای بیطرف در «باندونک» مطرح کرده بود.

۸ - دکتر مصدق با ارائه پیشنهاد قانون منع واگذاری امتیاز نفت در مجلس دوره ۱۴، دولت را موظف کرد تا زمانیکه کشور ایران تحت اشغال ارتش بیگانه قرار دارد، با هیچ کشور بیگانه ای وارد مذاکره و انعقاد قرارداد در رابطه با واگذاری منابع زیرزمینی نگردد. در اثر تصویب پیشنهاد مصدق از سوی مجلس در زمان دولت سهام السلطان بیات، وضعیت قانونی در ایران بوجود آمد که بعدها، احمد قوام (قوام السلطنه) نخست وزیر که برای پایان دادن به حضور ارتش سرخ در استان آذربایجان به مسکو مسافرت کرد، توانست با استفاده از آن «وضعیت قانونی»، استالین را متقاعد کند تا ارتش سرخ، خاک ایران را ترک کند و بعنوان پاداش امتیاز نفت شمال را - در صورت توافق مجلس شورایی - دریافت کند!!

۹ - دکتر مصدق در مجلس دوره چهاردهم پرده از تمدید قرارداد داری در دوران سلطنت رضا شاه برداشت و سید حسن تقی زاده وزیر مالیه در زمان تمدید قرارداد را (سال ۱۳۱۲) شدیداً مورد انتقاد و نکوهش قرار داد و گفت:

«تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله ۱۶ بلیون و ۱۲۸ هزار ریال [بیول آن زمان] ضرر زده باشد، و شاید مادر روزگار دیگر نزیاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کرده باشد!!».

۱۰ - دکتر مصدق برای "حاکمیت ملت (حاکمیت مردم)" ارزش والائی قائل بود و در این رابطه بود که بر امر آزادی انتخابات مجلس شورایی و آزادی مطبوعات و برقراری حاکمیت قانون و در واقع اجرای قانون اساسی مشروطیت تاکید فراوان داشت و اتفاقاً فکر ایجاد تشکیل "جبهه ملی ایران" در تحصن در دربار در رابطه با اعتراض به انتخابات تقلبی دوره شانزدهم مجلس شورایی ریخته شد.

۱۱ - دکتر مصدق رهبر و پرچمدار نهضت ملی شدن صنعت نفت بود، نهضتی که در کنار مبارزات استقلال طلبانه گاندی در هند، بزرگترین ضربه را بر پیکر امپراطوری انگلیس در آن مقطع تاریخی وارد کرد. (در بوجود آوردن آن نهضت و امر ملی شدن صنعت نفت ضروریست خاطر نشان کرد که افرادی همچون آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، دکتر مظفر بقائی کرمانی، حسین مکی، نقش بزرگی داشته‌اند - افرادی که بعد از قیام سی تیر ۱۳۳۱ به صفوف مخالفین مصدق پیوستند و در سرنگونی دولت دکتر مصدق همچین بی تأثیر نبودند -).

۱۲ - دولت ملی و قانونی دکتر مصدق در اثر کودتائی که سازمانهای جاسوسی انگلیس و ایالات متحده آمریکا با کمک نیروهای ارتجاعی و بخشی از ارتش شاهنشاهی ترتیب داده بودند سرنگون شد. همان کودتائی که رئیس جمهور سابق آمریکا، پرزیدنت کلینتون، بطور واضح و آشکار به شرکت دولت آمریکا در کودتا اشاره کرد و بیان داشت که کودتا بضرر دمکراسی در ایران و خاورمیانه بوده است و خانم اولبرایت وزیر امور خارجه اش از رویداد آن فاجعه افسوس خورد.

۱۳ - دکتر مصدق در اولین جلسه رسیدگی به «صلاحیت» در «محکمه نظامی» دولت کودتا محمد رضاشاه پهلوی می گوید:

«... دفاع من فقط از دو نظر است: اول آنکه ثابت کنم که با چه استدلال یک عده از رجال وطن پرست را که سرمایه بزرگی برای مملکت خواهند شد به جای این که تشویق شوند گرفتار حبس و زجر کرده‌اند؛ دوم این که با چه لطایف الحیل می خواهند نهضت ملی ایران را که چند سال است مردم این مملکت در راه آن رنج کشیده‌اند و به نتایج نیکویی رسیده‌اند از بین ببرند و باز وطن عزیز ما را دچار دخالت‌های نامشروع و اغراض دول استعماری و اعمال آنها بکنند...» (۷۰)

و در روز ۲۸ آذر سال ۱۳۳۲ در آخرین روز جلسه محاکمه در دادگاه نظامی برای ثبت در تاریخ می گوید:

«آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری‌های جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمان‌های استعماری و جاسوسی بین‌المللی در افکنده‌ام...» (۷۱) و ..

ح - استعمارگران همیشه سعی و کوشش دارند تا در جنبش‌ها و نهضت‌های ضد استعماری و آزادیخواهانه نفوذ کنند و حتی رهبری آن جنبش‌ها را بوسیله افراد نفوذی و وابسته خود تصاحب کنند و یا بنحوی تحت کنترل در بیاورند تا آنها را از اهدافی که در پیش دارند منحرف نمایند، ولی هیچگاه خود، چنین جنبش‌ها و نهضت‌هایی را پایه‌گذاری نکرده‌اند!

با توجه به توضیحاتی که رفت، همچنین ضروریست خاطر نشان کرد، اسناد و مدارک تاریخ معاصر، بیانگر این واقعیت تلخ هستند که استعمارگران از طریق عاملین خود کوشش کرده و

می کنند تا «**جنبش ها و نهضت های استقلال طلبانه و آزادیخواهانه**» را منحرف کنند و از طریق عوامل خود در آن جنبش ها و نهضت ها نفوذ کرده و در صورت امکان برای آن «**جنبش ها و نهضت ها**» رهبری وابسته بوجود آورند، وضعیتی که پس از خلع محمد علی شاه، در دوران صدر مشروطیت، عملی کردند. اسامی برخی از عوامل و طرفداران انگلیسها را می توان در ترکیب اعضای «**هیئت مدیره ۱۲ نفره**» و «**هیئت ۱۰ نفره دادگاه انقلاب**» ملاحظه نمود. ...

اما تا کنون جز این شایع پراکنی برخی از نیروهای ارتجاعی ایران همچون دکتر سید حسن آیت، مبنی بر اینکه «**دکتر مصدق در تمام طول زندگی سیاسی اش عامل انگلیس بوده است**»، از موضوع دیگری من سراغ ندارم، که بیانگر این امر باشد که استعمار گران در جهت بوجود آوردن «**نهضتی**»، آنها نهضتی که سمت و سوی خواست ها و اهدافش، علیه منافع خود آنها باشد، پیشقدم شده باشند. حسین ملکی (زاوش) نیز نظریه ای شبیه به نظریه دکتر سید حسن آیت در رابطه با جنبش آزادیخواهی مطرح کرده است. در رابطه با گفتار زاوش بعداً - در همین فصل - توضیحاتی خواهم داد.

دکتر سید حسن آیت، یکی از یاران دکتر مظفر بقائی کرمانی بود. دکتر بقائی مرید و دوست آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، فردی که به اتفاق آیت الله کاشانی در کنار دکتر مصدق نقش بزرگی در پیروزی ملی شدن صنعت نفت ایفا کرد، ولی در زمانی که آن جنبش می رفت تا بعد از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، و شکست دربار و ارتجاع، خواست هایش را در جامعه ایران نهادینه کند، همسو با آیت الله کاشانی ساز جدائی از مصدق و نهضت ملی را سر داد و پس از جدائی از مصدق در مخالفت با مصدق و نهضت ملی تا آنجا پیش رفت که در قتل افشارطوس رئیس شهربانی دولت ملی مصدق (۷۲) و توطئه در جهت سرنگونی دولت ملی، به یکی از مهره های اصلی توطئه و خیانت تبدیل شد.

دکتر سید حسن آیت از طریق انتشار کتابی بنام «**چهره حقیقی مصدق السلطنه**» برای مغشوش جلوه دادن هویت سیاسی دکتر مصدق، الحق زحمت زیادی کشیده است. بی مروتی و خارج از انصاف خواهد بود که در رابطه با نام افراد و نیروهائی که بر پایه شایعات و اتهامات بنحوی در متهم کردن دکتر مصدق به «**فراماسونری**»، نقش داشته اند از دکتر سید حسن آیت نام نبرد.

شاگردان و رهروان دکتر سید حسن آیت و دکتر مظفر بقائی کرمانی جزو نیروهائی هستند که با تحریف تاریخ، به ادامه سیاست تبلیغاتی حسن آیت و دکتر مظفر بقائی کرمانی علیه دکتر مصدق، همچنان ادامه می دهند و همسو با برخی از نیروهای حزب الهی و سلطنت طلبان در آن رابطه جو سازی می کنند!

دکتر سید حسن آیت، همان سیاستمداری است که پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ به ابتکار و راهنمائی او گردهمائی تحت عنوان کنگره منتقدین قانون اساسی در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۸ همزمان با جلسات مجلس خبرگان برگزار شد. ریاست آن کنگره را شخصی بنام دکتر صادقی از روحانیون ایرانی مقیم عربستان سعودی بعهده داشت که «**سخت تحت تاثیر اندیشه های وهابی شده اخوان المسلمین قرار گرفته بود**». دکتر صادقی بر این نظر بود که «**کلا قوه مقتنه حذف شود چون تفتین کار خدا است**». دکتر حسن آیت در «**کنگره منتقدین قانون اساسی**»، پیش نویس قانون اساسی را، «**قانونی بیشتر غربی تا اسلامی دانست**» و ضمن اشاره به تدوین کنندگان پیش نویس - که منظور عده ای از طرفداران مصدق بود زیرا طرح پیش نویس را افرادی همچون صدر

حاج سید جوادی و دکتر کریم لاهیجی بر پایه توافقات قبلی برخی افراد با آیت الله خمینی، نوشته بودند - و ابراز نگرانی از اینکه «باز هم سرو کله مزدوران غرب پیدا شده تا این انقلاب را نیز مانند مشروطه منحرف کنند»، خواستار طرد پیش نویس شد. او که در «مجلس خبرگان» نماینده بود، از مدافعین سر سخت «ولایت فقیه» بشمار می رفت. (۷۳) البته دکتر آیت و همفکرانش تا حدود زیادی موفق شدند بخشی از نظرات و عقایدشان را که در مغایرت با اصول و روابط دمکراتیک و قولهایی که آیت الله خمینی ب مردم ایران داده بود - از جمله در سخنرانی خود در بهشت زهرا - قرار داشت، در قانون اساسی جمهوری اسلامی بگنجانند!!

خ - اشاره به برخی از نوشته های که موضوع آنها مربوط به عضویت دکتر مصدق در "جامع آدمیت" و اصولاً «انجمن» ها در اوائل انقلاب مشروطه می باشد!

برای روشن شدن جوانب موضوع بحث، همچنین به هشت نوشته و کتاب بقلم دکتر هدایت متین دفتری، دکتر همایون کاتوزیان، امیر کاظمی، دکتر فریدون آدمیت، دکتر حسین آبادیان، عبدالله شهبازی، زاوش - حسین ملکی و نورالدین کیانوری که در رابطه با موضوع «انجمن» ها و «جامع آدمیت» مطالبی را نشر داده اند، اشاره می کنم. برخی از این افراد در نوشته های خود سعی کرده اند تا دکتر مصدق را فراماسونری معرفی کنند تا بخیال خود هویت سیاسی رهبر نهضت ملی ایران را خدشه دارکنند!!

۱ - دکتر هدایت متین دفتری، پسر دکتر احمد متین دفتری و خانم منصوره مصدق - دختر دکتر مصدق - در رابطه با عضویت مصدق در "جامع آدمیت"، نوشته است:

« ۱۱ تیر ۱۲۸۶ - قبول عضویت در "جامع آدمیت" . مصدق، به گفته خودش، بنابر دعوت دوست و پسر خاله خود سلطان جنید میرزا این عضویت را پذیرفت. سلیمان میرزا اسکندری [یکی از بنیانگذاران بعدی حزب توده ایران] نیز همزمان در آن جا بود.»

دکتر هدایت متین دفتری در نوشته خود به نامه ای که دکتر مصدق در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۴۴ در جواب سؤال ایرج افشار در باره عضویت مصدق در جامع آدمیت و علت خروجش از آن انجمن نوشته بود اشاره کرده است و متن آن نامه را بطور کامل در نوشته خود نقل کرده است. چون قبلاً متن نامه دکتر مصدق به ایرج افشار را، به نقل از کتاب نامه های دکتر مصدق در پاورقی ۵۸ نقل کرده ام، از تکرار آن متن در اینجا خودداری می کنم و توجه شما را به آن پاورقی جلب می کنم. همچنین تصویری از آن نامه که بخط دکتر مصدق می باشد در صفحات قبلی این کتاب چاپ شده است. (۷۴)

۲ - دکتر همایون کاتوزیان در کتاب «مصدق و نبرد قدرت» در رابطه با «جامع آدمیت» و تبلیغات دکتر حسن آیت علیه دکتر مصدق نوشته است:

« در این زمان [اوائل انقلاب مشروطیت] مصدق عضو انجمن مترقی «جامع آدمیت» بود که این انجمن با فراماسونری ارتباط هایی داشت. (۷۵) جنبش فراماسونری در نیمه های سده نوزدهم (۷۶) با پاره ای از ایرانیان تماس برقرار کرد و ارزش های اجتماعی و سیاسی اروپای نیمه دوم قرن نوزدهم از این مسیر به ایران وارد گردید. موضع فراماسونری در

قبال انقلاب مشروطیت ایران همان موضعی بود که یک قرن پیش در برابر انقلاب کبیر فرانسه اتخاذ کرده بود: بسیاری از انقلابی‌های برجسته و تند رو به فراماسونری وابستگی داشتند. مثلاً سید جمال الدین اسدآبادی (افغانی) یکی از فراماسون‌های پیشرو زمان خود بود و سید حسن تقی زاده در جریان انقلاب مشروطیت و بعد از آن، فراماسون بود. اما از دهه ۱۹۴۰ (۱۳۲۰) بنا به دلایل - صحیح و جعلی هر دو - فراماسونری در سیاست ایران واژه کثیفی شد و دشمنان مصدق وقتی در ۱۳۴۶ یعنی یک سال بعد از درگذشت او متوجه عضویت او در جامع آدمیت شدند (۷۷)، بلافاصله اعلام کردند که او در تمامی طول زندگی اش عامل انگلیسی‌ها بوده است. (۷۸) در هر صورت، مصدق چند هفته‌ای پیش در جامع آدمیت نماند و به "جامع انسانیت" پیوست که علی‌اکبر دهخدا ("دخو" طنز نویس معروف که در صوراسرافیل مطالب انتقادی طنز آمیزی می‌نوشت و بعدها از چهره‌های بنام ادبی شد) نیز عضو فعال آن بود. (۷۹) جامع انسانیت یک سازمان انقلابی تند رو بود و سی‌تفنگچی داوطلب داشت. اما مشروطه‌خواه جوان [مصدق] بزودی از جامع انسانیت نیز دل برکند. «(۸۰)».

اگر چه دکتر همایون کاتوزیان در آن کتاب در رد اتهامات حسن آیت به دکتر مصدق کوشیده است، ولی در توضیح خود در باره ماهیت جامع آدمیت و فراماسونری، از "واژه" ای همچون "انجمن مترقی" در وصف انجمن "جامع آدمیت" و یا نگارش جمله ای مبنی بر اینکه: "موضع فراماسونری در قبال انقلاب مشروطیت ایران همان موضعی بود که یک قرن پیش در برابر انقلاب کبیر فرانسه اتخاذ کرده بود"، استفاده کرده است، بدون اینکه به تبلیغاتی که در ایران علیه فراماسونری انجام گرفته بود و در باره آن موضوع مشخص جامعه حساسیت داشت، توجه نماید و برای خواننده کتابش توضیح دهد که چرا آن «انجمن» در آن زمان مترقی بود؟ در حالیکه این واقعیتی بود که در جامع آدمیت، عده ای از طرفداران تجدد و آزادی و قانون که با جهالت، عقب افتادگی، خرافات و استبداد مخالف بودند، عضویت داشتند و در آن رابطه باید باشد که آن انجمن، به انجمنی «مترقی» تبدیل شده بود و به مرکز تجمع بخشی از «منورالفرکان» آن زمان ایران تبدیل شده بود. از سوی دیگر دکتر کاتوزیان در کتابش اصولاً روشن نکرده است، چرا و بچه دلیل شعبه "فراماسونری" در ایران در خدمت سیاست استعماری دولت انگلیس قرار نداشته است و آن تشکیلات سری در ایران نیز همچون دوران انقلاب کبیر فرانسه فقط در جهت برقراری آزادی و برابری عمل می‌کرده است؟ در حالیکه تاریخ معاصر ایران بیانگر این واقعیت تلخ است که دولت استعمارگر انگلیس با یارگیری در بین اعضاء و فعالین فراماسونری در اوائل انقلاب مشروطیت و فرستادن عوامل ایرانی خود که حتی از زمان پادشاهی فتحعلیشاه قاجار برای این منظور یارگیری و تربیت شده بودند، موفق می‌شود تا از اعضای آن تشکیلات برای متحقق کردن اهداف و خواست‌های شوم خود استفاده نماید و آن افراد در شکست انقلاب مشروطیت نقش بزرگی داشتند. با توجه به آن وضع، فرمولبندی مورد استفاده دکتر همایون کاتوزیان در کتابش در مغایرت با عملکرد برخی از رهبران فراماسونری ایران که در آن مقطع تاریخی در خدمت منافع دولت استعمارگر انگلیس عمل می‌کردند، قرار دارد. (۸۱) دکتر کاتوزیان ناخواسته به معشوش کردن جو سیاسی علیه دکتر مصدق، کمک کرده است، بخصوص موقعیکه می‌نویسد "مصدق عضو انجمن مترقی «جامع آدمیت» بود که این انجمن با فراماسونری ارتباط‌هایی داشت".

برخی از مخالفین دکتر مصدق برای متهم کردن دکتر مصدق از این فرمولبندی کاتوزیان نقل قول می‌کنند. در رابطه با نوشته کاتوزیان بدردستی این سؤال مطرح است، از چه زمانی افکار عمومی از «ارتباط» انجمن «جامع آدمیت» با «فراماسونری» مطلع شد؟ آیا افکار عمومی و دکتر مصدق در زمانیکه آن «انجمن» تأسیس شد، از این «ارتباط»

اطلاع داشتند؟ و یا اینکه **با گذشت زمان** ، آنهم در اثر چاپ اسناد و مدارک و تحقیقات در انمورد مشخص، بعضی از مسائل و روابط - آنهم نه بطور کامل - ، روشن شده اند؟

من در باره غلط بودن برخی از مطالب مطرح شده از سوی دکتر همایون کاتوزیان ، در پاورقی شماره ۷۵ تا شماره ۸۱ همین کتاب ، توضیحاتی داده ام.

ضروریست همچنین خاطر نشان کرد که دکتر مصدق ، بر عکس دکتر همایون کاتوزیان ، کوچکترین اشاره ای به عضویت علی اکبر دهخدا ، در " **جامع انسانیت** " در کتاب خاطرات خود ننموده است. همانطور که به نقل از کتاب خاطرات مصدق اشاره رفت ، اعضای آن انجمن را " **آشتیانی ها، گرگانی ها و فراهانی ها** " ی ساکن تهران تشکیل می دادند، در حالیکه علامه دهخدا « **قزوینی** » بود. دکتر همایون کاتوزیان می داند که قزوینی ها، دهخدا را " **دخو** " می نامیدند و اگر چنین بوده است ، که دهخدای قزوینی در انجمن " **جامع انسانیت** " عضویت داشته است ، روشن نیست که چرا در کنار نام محل های آشتیانی ، گرگانی و فراهانی ، نام " **قزوینی** " نیز اضافه نشده است؟

دکتر مصدق در رابطه با هویت اعضای آن انجمن (**جامع انسانیت**) ، فقط از مستوفی الممالک نام برده است که آنهم منظورش حسن مستوفی الممالک پسر یوسف مستوفی الممالک بوده است.

۳ - در چندی قبل نوشته ای بقلم آقای بنام **امیر کاظمی** - ساکن ایران - در باره " **فراما سونری** " بودن دکتر مصدق ، تحت عنوان « **مصدق و فراماسونری** » که از طریق اینترنت در شهریور ۱۳۸۲ در « **ویلاگ رازهای سیاسی** » انتشار پیدا کرده بود را ، خواندم . (۸۲) آقای امیر کاظمی پایه اصلی ادعای خود را ورقه عضویت مصدق که شاهزاده عضدالسلطان (ابوالفضل) ، معرف ایشان در تشکیلات جامع آدمیت بوده است، قرار داده است . البته وی همچنین در نوشته خود ذکر کرده است که « ... در حال حاضر مدرکی دال بر ادامه حضور و یا ترک انجمن توسط مصدق در دست نیست ... ». ولی برای اثبات این موضوع که دکتر مصدق در آن تشکیلات به فعالیت خود همچنان ادامه داده است ، به نوشته آقای دکتر همایون کاتوزیان ، مبنی بر " **انجمن مترقی** " مجمع آدمیت و رابطه آن **انجمن با فراماسونری** ، در کتاب « **مصدق و نبرد قدرت** » استناد کرده است. آقای امیر کاظمی بخاطر اثبات این امر که دکتر مصدق در تشکیلات فراماسونری فعالیت داشته است همچنین به چگونگی ماجرای عضو شدن آقای محسن فروغی - مهندس ساختمان که گویا نقشه خانه دکتر مصدق را نیز آن جناب بدون دریافت کوچکترین مزدی ، ترسیم کرده است - در تشکیلات فراماسونری اشاره نموده است و با نقل قول از کتاب « **ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰** » به قلم آقای دکتر باقر عاقلی ، مدعی شده است که معرف آقای محسن فروغی پسر محمدعلی فروغی - یعنی پسر استاد اعظم فراماسیونری - به تشکیلات فراماسونری ، شخص دکتر مصدق بوده است. بدون اینکه این جناب نویسنده از خود سؤال کند که آقای محسن فروغی پسر استاد اعظم فراماسیونری در ایران ، با داشتن پدری همچون ذوکالمک فروغی برای ورود به تشکیلات فراماسیونی به معرفی فردی مانند دکتر مصدق اصولاً چه احتیاجی داشته است ؟ آنهم ، همان مصدقی که در مجلس شورایی دوره ششم قانونگذاری در دوران سلطنت احمد شاه قاجار ، بخاطر حضور وثوق الدوله و پدر همین آقای محسن فروغی ، یعنی محمدعلی فروغی - ذوکالمک در کابینه مستوفی الممالک، با ترکیب آن کابینه بمخالفت برخاست و علیه سیاست و عملکرد دولت انگلیس و عمال آن دولت و

ارتش انگلیس در جنوب ایران ، روشنگری نمود!!

امیرکاظمی همچون بسیاری از منتقدین مصدق و دیگر شایعه پردازان نمی داند و یا نخواسته است به این امر توجه کند که کتاب فراموشخانه و فراماسونری اسماعیل رائین، حدوداً ۲۳ ماه بعد از فوت دکتر مصدق اجازه انتشار پیدا کرده است (بهمن ماه ۱۳۴۷) ، آنهم در دورانی که سانسور « ساواک» بر همه چیز حاکم بود و بدون صلاح دید و توافق ساواک ، هیچ مطلب سیاسی - اجتماعی - تاریخی ، نمی توانست در ایران نشر پیدا کند.

بسیار جالب است که آقای امیر کاظمی در آن نوشته خود به ملاعلی کنی ، « آیت الله » (نشانه خدا) خطاب کرده است ، بدون اینکه به این مسئله توجه داشته باشد که ، در زمان حیات ملاعلی کنی ، القابی همچون « آیت الله » (نشانه خدا) برای آخوند جماعت در کنار « ظلل الله » (سایه خدا) که یکی از القاب شاه بود، هنوز در ایران رسم نشده بود. در تاریخ آنزمان ثبت است که فتوای تحریم تنباکو را ، مجتهدی که لقب « میرزائی » داشت ، بنام « میرزای شیرازی » و نه « آیت الله شیرازی » در مقابله و مخالفت با تصمیم « ظل الله » - ناصرالدین شاه - صادر کرد. (در فصل هشتم همین کتاب در باره القاب آنزمان توضیحاتی داده شده است).

آقای امیر کاظمی همچنین فراموش کرده است در نوشته خود اشاره نماید که « حضرت آیت الله ملاعلی کنی» با « آزادی » اصولاً مخالف بوده و آنرا « کلمه قبیحه » می نامیده است. بخاطر آشنا شدن به طرز تفکر آقای امیر کاظمی ضرور است اشاره کرد که آن جناب در همان « وبلاگ رازهای سیاسی » در مقاله دیگری از نهضت ملی شدن صنعت نفت ، بنام « تناثر ملی شدن صنعت نفت » نام برده است!!

اما در رابطه با عضویت مصدق در « جامع آدمیت » و اتهامات و شایعات در باره آن ، از آنچه که مصدق در زمان حیاتش مطلع شد و امکان اظهار نظر در باره آن از طریق پاسخ به نامه آقای ایرج افشار پیدا کرد ، اطلاعات در باره ورقه عضویت ایشان در انجمن «جامع آدمیت» ، آنهم در کتابی بنام « فکر آزادی و مقدمه مشروطیت » بود که دکتر فریدون آدمیت پسر عباس قلی آدمیت در سال ۱۳۴۰ منتشر کرده بود. اگر کتاب فراماسونری آقای رائین در زمانیکه دکتر مصدق در حیات بود ، انتشار پیدا کرده بود و مصدق از اتهام اسماعیل رائین آگاه می شد، که جناب رائین بطور اتوماتیک عضو شدن در جامع آدمیت ، انجمن علنی و نه « سری » که در آنزمان در جامعه ایران بعنوان یک انجمن طرفدار تجدد و آزادی و قانون معروف شده بود، را مساوی با عضویت در یک تشکیلات « فراماسونری » ارزیابی کرده است ، حتماً ایشان آن « اتهام » را بی جواب نمی گذاشت .

در اینمورد که چرا دکتر مصدق اگر از اتهامات واهی و بی اساس اسماعیل رائین باخبر شده بود، آن را بی پاسخ نمی گذاشت در زیر به دو نمونه از پاسخگوئی های مصدق به ادعاهائی همچون ادعای اسماعیل رائین اشاره می کنم ، تا روشن گردد که چرا و بچه دلیل من چنین نظری را ابراز می کنم .

نمونه اول - زمانیکه حسنعلی منصور از بچه های تربیت شده ویلیام وارن آمریکائی - کانون مترقی - ، نخست وزیر شاه ، همان نخست وزیری که طرفدار این امر بود که نظامیان و مستشاران آمریکائی در ایران باید از مصونیت سیاسی و قضائی برخوردار باشند و موضوع « کاپیتولاسیون » را در دستور کار خود قرار داد و بدروغ در مجلس شه ساخته

گفته بود که دکتر مصدق نیز قراردادی راجع به مصونیت سیاسی آمریکائی ها را در ایران امضاء کرده بود. دکتر مصدق علیه این ترهات حسنعلی منصور دست به اعتراض زد و طی نامه سرگشاده ای خطاب به او نوشت:

« احمد آباد ۲۲ آبان ۱۳۴۳
جناب آقای منصور نخست وزیر

اکنون که متجاوز از یازده سال است در زندان به سر می برم و قادر نیستم از وطن خود دفاع نمایم اجازه فرمائید که لااقل به وسیله این چند سطر از خود دفاع نمایم.

بیانات آن جناب در جلسه روز سه شنبه ۱۹ جاری در مجلس شورای ملی راجع به اینکه در موقع تصدی کار اینجانب قراردادی راجع به مصونیت سیاسی نظامیان دولت آمریکا در ایران امضا نموده ام موجب کمال تعجب گردید، چون این جانب اول کسی بودم که در این مملکت زبان اعتراض به مصونیت سیاسی اتباع دول بیگانه گشودم و آن در اوایل جنگ اول بین الملل بود که دولت ترکیه رژیم کاپی تولاسیون را در آن کشور الغا نمود و این جانب رساله ای به نام «کاپی تولاسیون و ایران» و به تعداد پنج هزار نسخه منتشر کرده و از اولیای امور الغای این رژیم مخالف آزادی و استقلال مملکت را درخواست کردم...» (۸۳).

(منصور از سوی فدائیان اسلام ترور شد. در ماجرای آن ترور عده ای از رهبران و فعالان کنونی جمهوری اسلامی نیز دست داشتند.)



۴۰ - تصویر نامه سرگشاده دکتر مصدق به منصور که بخط خود ایشان نوشته شده است . اقتباس از کتاب: مصدق و مسائل حقوق و سیاست.

نمونه دوم - زمانیکه دکتر مصدق در قلعه احمد آباد در تبعید بسر می برد ، دستگاه تبلیغاتی محمدرضا شاه پهلوی کتابی تحت عنوان « مأموریت برای وطنم » که گفته می شود ویراستار آن کتاب شجاع الدین شفا بود ، انتشار داد . در فصل پنجم آن کتاب بطور مشخص ، مطالبی درباره مصدق بچاپ رسیده بود . مصدق در بخش سوم کتاب خاطرات و تألمات ، صفحات ۳۳۳ تا ۳۹۲ آن کتاب را به پاسخ به اظهارات شاه اختصاص داده است . ایشان گفتار شاه را به ۴۹ قسمت تقسیم نموده ، هر قسمت از آن ۴۹ قسمت را جداگانه بطور کامل نقل قول کرده تا خواننده مطلب در جریان باشد که بحث مصدق در باره چه مطالب و ادعاها و اتهاماتی دور می زند، بعداً پاسخ خود را تحت عنوان « عرض جواب بفرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه » ارائه داده است .

جالب این است که محمد رضا شاه که سلطنت خود و پدرش را به دولت های استعمارگر انگلیس و آمریکا مدیون بود ، در کتاب " مأموریت برای وطنم " ، مصدق را متهم به وابستگی به بیگانگان نموده بود . برای نمونه در اینجا به بخشهایی از قسمت های ۱ و ۲ نوشتار شاه و پاسخ دکتر مصدق به آن ، اشاره می کنم .



۴۲ - صفحه اول ، بخش سوم کتاب خاطرات و تألمات دکتر مصدق با خط خود دکتر مصدق ؛ اقتباس از صفحه ۳۳۵ آن کتاب .

در قسمت یک از نوشتار شاه به نقل از کتاب " مأموریت برای وطنم " می خوانیم :

« ... معجزه ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود که ایران را از چنگال مصدق رهائی داد... دکتر مصدق ... در اواخر حکومتش اسیر افکار افراطی خود و عده ای از اطرافیان و تلقینات غیر

مستقیم یک دولت خارجی قرار گرفته بود. اعتقاد من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه مشیت یزدانی میدرخشید.»

دکتر مصدق در عرض جواب به این قسمت از اظهارات شاه در کتاب خاطرات و تألمات نوشته است :

« بارقه ی مشیت یزدانی در دل آیزن هاور رئیس جمهوری درخشید که تصویب نمود آزادی یک ملتی را با ۴۰٪ از سهام کنسرسیوم مبادله کنند و برای اجرای این معاوضه در مرحله اول دستخط عزل من صادر و کودتای شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شروع گردید که چون به نتیجه نرسید مرحله ی دوم آن شروع شد و سیصدو نود هزار دلار آمریکا بین بعضی از علمای فاسد و امراء و افسران بی ایمان تقسیم گردید و بهر یک از آن مردم عادی کشور مورد توجه شاهنشاه هم از این اعتبار مبلغ ناچیزی رسید که همه یک دل و یک زبان زیر نظر آن افسران و درجه داران بغارت خانه ی من پرداختند، مرا دستگیر و به دادگاه نظامی تسلیم کردند.» (۸۴)

در قسمت دوم نوشتار شاه آورده شده است :

« ... پدرم مصدق را باتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران توقیف کرده بود و نمی دانم در فکر وی چه میگذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجیها مخصوصاً انگلیسیها متهم میکرد...».

دکتر مصدق در عرض جواب به اظهارات شاه می نویسد :

« ... و اما اینکه فرموده اید " نمی دانم در فکر او چه میگذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجیها مخصوصاً انگلیسیها متهم میکرد : جا دارد که عرض کنم کافر همه را بکیش خود بپنارد.» (۸۵)

و....

۴ - دکتر فریدون آدمیت ، همان تاریخ نگاری که برای اولین بار ورقه عضویت محمد مصدق در جامع آدمیت را در سال ۱۳۴۰ در کتاب « آزادی و نهضت مشروطیت » به چاپ رسانده بود و سازمان امنیت شاه با بخدمت گرفتن اسماعیل رائین بر پایه آن " ورقه " مصدق را متهم به " فراماسونری " نمود ، در باره ماهیت و اهداف « انجمن » های اوائل مشروطیت در کتاب « ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم، مجلس اول و بحران آزادی » نوشته است :

« فکر تشکیل انجمن که گاه آنرا " اتحادیه " نامیده اند ، ناشی از اصل آزادی اجتماعات در دموکراسی پارلمانی بود. در برخی گزارش های رسمی خارجی به طور عام از " انجمن های سری " یا " انقلابی " عصر مشروطه سخن رفته ، و یکی از نویسندگان خارجی همان عنوان را بر نوشته خود نهاده. آن تعبیر غلط تاریخی است ، این نوشته ها بیمایه، و قیاس آن انجمن های سری و انقلابی سده نوزدهم اروپا بکلی بی معنی است. و حکایت از این دارد که نه در باره آن تشکیلات سری دانش عمیقی دارند و نه انجمن های عصر مشروطه را می شناسند...» (۸۶)

«... دستگاه انجمن های سیاسی پدیده محیط آزادی بود، و انجمن سازی به هر انگیزه ای باب روز شده بود. رقم انجمن های پایتخت را از هفتاد تا یکصد و پنجاه تا نوشته اند. خبر نگار روسی شمار مجموع اعضای آن انجمن ها را سی هزار تن بر آورد کرده است. (۸۷) جمع

نفوس تهران در این زمان از یکصد و بیست هزار تا یکصد و پنجاه هزار نفر تخمین زده اند). صحت رقم اعضای انجمن ها را تضمین نمی کنیم.

ترکیب انجمن ها بهیچ وجه یکدست نبود؛ برخی را اهالی ایالات و ولایات ساکن پایتخت تشکیل دادند - مانند انجمن های جنوب، اصفهان، کرمان، و آذربایجان (انجمن آذربایجان گروه پارسیان مقیم تهران را نیز در بر می گرفت). (۸۸) برخی انجمن ها نام محله های تهران و حتی کوی و برزنی را بر خود گذاردند که بی مأخذ نبود - مانند انجمن های دروازه قزوین، شاه آباد، کوچه غریبان، و چاله میدان. برخی نمایندگی طبقات اجتماعی و رده های بالای دولت را داشتند - مانند انجمن شاهزادگان و امرا. (۸۹) اتحادیه تلگرافخانه و انجمن اداره گمرک هم در کار بودند. مستوفیان و لشکر نویسان و محاسبات سه ناحیه آشتیان و تفرش و گرگان جمعیت خود را انجمن انسانیت خواندند. (۹۰) پیشه وران و کاسبکاران و اصناف، انجمن های صنفی خود را داشتند - مانند انجمن های کفاشان، کلاه دوزان، اهل طرب، فراشان و درشگه چی ها (به نام انجمن منصور). انجمن مرکزی اصناف از بازاریان با اسم و رسم تشکیل شد. انجمن هایی هم بودند با مرام اجتماعی و سیاسی اعلام شده - مانند انجمن هواداران مجلس، انجمن اجتماعیون، و انجمن فرهنگ. انجمن فرهنگ را گروهی از درس خواندگان جدید بر پا کردند، و مرامش سوای مشروطه خواهی " ترویج معارف و نشر علوم " جدید و زبان های خارجی بود. " اتحادیه نسوان " هم داشتیم. انجمن همت آباد نیز مسلک معینی داشت، یعنی منع باده نوشیدن و ریش تراشیدن. به علاوه انجمن هایی به نام های دیگر و به درجات فعال در کار بودند از جمله غیرت، شرافت، حقیقت و مظفری (به یاد عدل مظفر). انجمن شاگردان مدارس نیز همواره آماده سرود خوانی جلو مجلس بود...» (۹۱).

۵ - اخیراً در نشریات و صدای و سیمای جمهوری اسلامی بحث در باره سیاست و عملکرد دکتر مصدق و افرادی همچون آیت الله کاشانی، دکتر مظفر بقائی کرمانی، مجدداً بالا گرفته است. در اینمورد مشخص نوشته ای از آقای دکتر حسین آبادیان، نویسنده کتاب " زندگی نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی " در سایت « شرق اونلاین » خواندم. بخشهایی از آن نوشته را در پاورقی نقل می نمایم، زیرا دکتر آبادیان، به سیاست و عملکرد هایی که در جامعه ایران بخاطر جو سازی علیه مصدق از سوی برخی مقامات دولتی و فرهنگی و همچنین صدای و سیمای در این چند سال گذشته انجام گرفته است، اشاره نموده است. آشناسدن با چگونگی فعالیت ها و اهداف مورد نظر منتقدین مصدق، به روشن شدن جوانب مسئله مورد بحث کمک می کند. (۹۲)

۶ - عبدالله شهبازی نویسنده جلد دوم کتاب « ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - جستارهایی از تاریخ معاصر ایران » و ویراستار خاطرات فردوست، مقاله ای تحت عنوان « زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی، جستاری از تاریخ تجددگرایی ایرانی» به نگارش در آورده و از طریق سایت اینترنتی خود آنرا در سه قسمت انتشار داده است. شهبازی برای نگارش مقاله خود، اسناد و مدارک و نوشته های شیخ ابراهیم زنجانی را در اختیار داشته است. در آن مقاله او همچنین به انجمن « جامع آدمیت» اشاره کرده است، چون شیخ ابراهیم زنجانی یکی از ۱۲ نفر هیئت امنای آن انجمن بوده است.

عبدالله شهبازی در آن مقاله با ارائه نقل قول هایی از شیخ ابراهیم زنجانی و فریدون آدمیت در باره سمت و سوی اهدافی که انجمن « جامع آدمیت » فعالیت می کرده اشاره نموده است. در آن مقاله می خوانیم:

« این « دوازده نفر آزادیخواهان حقیقی»، که با اتابک ملاقات کردند، همان اعضای دوازده نفره هیئت امنای جامع آدمیت اند. فریدون آدمیت، بر اساس یادداشت‌های عون‌الممالک، درباره این ملاقات سخن گفته است. ملاقات در « شب مهتابی ۱۵ رجب ۱۳۲۵ » در پارک اتابک صورت گرفت و زنجانی در میان اعضای هیئت امنای جامع شیخوخیت داشت. فریدون آدمیت این دوازده نفر را چنین معرفی کرده است: **شیخ ابراهیم** [زنجانی] وکیل خمسه، ناظم‌العلماء وکیل ملایر، یمین‌نظام، شاهزاده یحیی میرزا، میرزا داوودخان، عون‌الممالک، انتظام‌الحکما، مشیرحضور، شاهزاده سلیمان میرزا، شاهزاده علیخان، آقا میرزا عباسقلی‌خان و عضد السلطان. به نوشته عون‌الممالک، در این جلسه حضار همه به قرآن قسم خوردند که از اتابک حمایت کنند و اتابک نیز قسم خورد که از « ملت » و « مشروطه » حمایت کند. » (۹۳)

شهبازی با نقل قولی از نوشته شیخ ابراهیم زنجانی به خوانندگان مقاله خود یاد آور می‌شود که افراد وابسته به « ماسون » در آن مقطع تاریخی بر عضویت خویش در مجامع ماسون سرپوش می‌گذاشته اند و در واقع افکار عمومی در آن زمان کمتر از این موضوع اطلاع داشته است که کدام یک از شخصیت‌های سیاسی - اجتماعی با ماسون‌ها و مجامع سرّی فراماسونری در تماس بوده اند. در این رابطه ضروریست متذکر شد که انجمن « جامع آدمیت »، تشکیلاتی علنی بود. در مقاله شهبازی می‌خوانیم:

« استقرار در تهران «انقلاب بزرگی» در وضع زنجانی ایجاد کرد. «گویا پس از آمدن به طهران تولد جدید و عالمی غیر عالم گذشته‌ی طی کرده‌ام.» عضویت در محافل ماسونی و آشنایی با چهره‌های مرموز و جذاب به‌نام **اردشیر ریپورتر** نقش اصلی را در این «تولد جدید» ایفا نمود. زنجانی در خاطرات خود هیچگاه به‌طور مستقیم از اردشیر نام نبرد و به عضویت خویش در مجامع ماسونی تنها دو بار تلویحاً اشاره کرد. از جمله در اواخر عمر نوشت:

بعد از همه اینها یکی از سران آزادی و وطن‌خواهان مشهور تمام ایران گردیده و برای اولین مجلس شورای ملی ایران به اتفاق آراء عموم هموطنان منتخب گردیده و در چهار دوره مجلس از نمایندگان و مشهورترین ایشان بوده و داخل احزاب و جمعیت‌ها گردیده و **عضو یک مجمع عالی جهانی شده ام.**».

۷ - **زاوش (حسین ملکی)**، به نقل از یادداشت‌های ابراهیم حکیمی (حکیم الملک - استاد اعظم لژهای فراماسونری) در جلد اول کتاب « دولت‌های ایران در عصر مشروطیت » نوشته است که علی اکبر دهخدا عضو « لژ بیداری » بوده و « فراماسونری » می‌باشد، آنهم بر پایه بار منفی که عضویت فراماسونری در جامعه ایران با خود به‌مراه دارد. این « تاریخ نگار » در همان کتاب خود همچنین بر عضویت دکتر مصدق در انجمن « جامع آدمیت »، حتی در زمانیکه ایشان بمقام وزارت رسیده بود، تاکید کرده است. بدون اینکه بعنوان یک « محقق » و « تاریخ‌نگار » باین مسئله توجه کرده باشد که « علی اکبر دهخدا » همچون بسیاری دیگر از آزادیخواهان و مخالفین با حاکمیت استبدادی تحت تأثیر تبلیغاتی که در رابطه با نظام مشروطه و خواست و نظراتی مانند « تأمین حقوق اجتماعی، رفع تبعیض و ستمگری، تعمیم عدالت اجتماعی، مشارکت فعال و آزادانه مردم در حق تعیین سرنوشت خویش » در دوران سلطنت محمدعلیشاه در ایران انجام می‌گرفت، قرار می‌گیرد و به جمع افرادی همچون ملک‌المکلمین (واعظ)، سید جمال‌الدین اصفهانی (واعظ) - نویسنده کتاب « رویای صادقانه » -، میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل - مدیر روزنامه صوراسرافیل، سید محمد رضا مساوات شیرازی و سید عبدالرحیم خلخالی - ناشرین روزنامه مساوات، سید حسن تقی

زاده، میرزا سلیمان خان میکرده، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، حسین سمیعی (ادیب السلطنه)، ابوالحسن پیرنیا (معاضد السلطنه)، میرزا داودخان، حسین قلی خان نواب، سید جلیل اردبیلی، حاجی میرزا ابراهیم... که علیه استبداد محمدعلی شاهی مبارزه می کردند، می پیوندند. «دهخدا» حتی جزو شانزده نفر سران «کمیته سری» که به «کمیته انقلاب» معروف بود، انتخاب می گردد. در سطور بالا به اسامی اعضای کمیته انقلاب اشاره کردم - به آن لیست، نام علی اکبر دهخدا را نیز باید اضافه کرد. دکتر مهدی ملکزاده پسر ملک المتکلمین (واعظ) در جلد دوم کتاب ۷ جلدی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، آن شانزده نفر را «قاندین انقلاب و رهبران مقاومت» در دوران استبداد صغیر نامیده است. در حالیکه زاوش (حسین ملکی) در صفحات ۲۷ تا ۲۹ جلد اول کتاب خود (دولت های ایران در عصر مشروطیت) خط بطلان بر نظرات دکتر ملک زاده، که او را «مورخ ماسونی» نامیده است، می کشد و در رد نظرات او می نویسد:

«... هدف ماسونها از تشکیل این کمیته انقلابی، پیش از آنکه نجات انقلاب ایران و تحقق آرزوهای ملی باشد، مبارزه با نفوذ روسیه - رقیب سرسخت و نیرومند انگلیس در صحنه سیاست ایران است - بوده است، و با اینکه چنین مبارزه ای با هدف انقلابیون واقعی وجوه مشترکی داشته، لیکن تفاوت اساسی و تباین آنها در این است، که آماج انقلابیون حقیقی و پیروان صدیق آرمانهای ملی از مبارزه با عوامل روسیه تزاری قطع ریشه های وابستگی و رهایی از سیطره امپریالیستها در جهت بهروزی و کامیابی ملی و تحقق آرزوهای مردمی بود، اما هدف فراماسونها و تشکیل دهندگان این کمیته انقلابی از چنین مبارزه ای جایگزین کردن سیاست امپریالیستی انگلیس به جای سیاست روسیه تزاری در ایران و کسب مواضع قدرت در حکومت به سود مصالح «موطن ممتاز فراماسونری - انگلستان» بوده است...» (۹۴)

بنظر نگارنده (منصور بیات زاده) بر عکس اظهارات غلط زاوش، اعمال و کردار آزادیخواهانی همچون دهخدا در خدمت دفاع از نظام مشروطیت و بخاطر مبارزه با استبداد محمد علیشاهی بوده است. بهیچوجه نمی توان و نباید فعالیت های آنزمان دهخدا را بدین جهت که چون او در کنار افرادی فعالیت می کرده است که بعداً، آنها با گذشت ده ها سال، تازه روشن می شود که برخی از آن افراد در رابطه و تماس با تشکیلات فراماسونری قرار داشته اند، بعنوان خیانت بمنافع ملی ایران و دفاع از منافع دولت استعمارگر انگلیس تلقی کرد، مگر اینکه بطور دقیق و مشخص بر آن نوع خیانتی که دهخدا در آن شرکت داشته، انگشت گذاشت و آنرا برجسته نمود!

در رابطه با قضاوت در این باره حتماً باید به این مسئله توجه داشت که در مقطع تاریخی که دهخدا مبارزه اش را علیه استبداد محمد علیشاهی و برای آزادی و نظام مشروطیت شروع کرد، هدف او همچون بسیاری از مبارزین ترقیخواه و طرفدار آزادی، برقراری و حفظ نظام مشروطه و طرد استبداد بود و در آن رابطه بود که او همچون بسیاری از ایرانیان به آن نوع تشکیلات و کلوب ها که در آنزمان از نظام مشروطه و آزادیخواهی دفاع می کردند پیوست. هنگامیکه دهخدا به ماهیت واقعی آن تشکیلات و آن افرادی که ماسک ملی گرائی و آزادی خواهی بر چهره داشتند، پی برد و همچنین تا حدودی با مسائل پشت پرده آشنا شد، از ادامه همکاری با آن جریانات و افراد خودداری نمود و روابط سیاسی خود را با آنها قطع کرد.

با توجه به توضیحاتی که در رد ادعای زاوش (حسین ملکی) و دفاع از هویت دهخدا داده شد، بنظر من نمی توان و نباید ادعا کرد که تمام افرادی که به تشکل های وابسته به

فراماسونری بخاطر دفاع از « آزادی ، برابری ، برادری » پیوسته بودند و یا بنحوی با آنها همکاری می کردند و یا با آن افراد در تماس بوده اند، همگی آن افراد قصد خیانت بمنافع ملی ایران را داشته اند!

در رابطه با مطالبی که اشاره رفت ، ضروریست خاطر نشان کرد افرادی را که تحت تأثیر نظرات مارکس و انگلس و جنبش کارگری قرار گرفتند و در نتیجه طرفدار نظریه « انترناسیونالیسم » شدند - اینترناسیونالیسم اول - را بهیچوجه نباید در رابطه با تمام مسائل و نظرات هم نظر و همسو با طرفداران « انترناسیونالیسم سوم » دانست و بغلط مدعی شد که طرفداران اینترناسیونالیسم اول همچون طرفداران اینترناسیونالیسم سوم بخاطر دفاع از منافع یک کشور بیگانه ، بمنافع ملی خود خیانت کردند. هرکس چنین نظراتی را بیان کند ، حقیقت را بیان نکرده است و در واقع دست به تحریف تاریخ زده است . آنهم بدین خاطر که اینترناسیونال اول بر عکس اینترناسیونال سوم برپایه حقوق برابر و همبستگی ملت های کوچک و بزرگ ، پایه گذاری شده بود.

در رابطه با مسائل فوق ، همچنین ضروریست متذکر شد که همه ایرانیانی که در آن دوران بخاطر دفاع از نظام مشروطیت و مبارزه با استبداد بنحوی با تشکلات فراماسونری همکاری داشتند و یا در رابطه بودند، پس از روشن شدن ماهیت تشکیلات فراماسونری در ایران، همچون علی اکبر دهخدا عمل نکردند و از آن تشکلات، فاصله نگرفتند. برای نمونه می توان از « سید حسن تقی زاده» نامبرد. تقی زاده در اوائل انقلاب مشروطیت، نقش نسبتاً مثبتی در تبلیغ و ترویج نظام مشروطیت در ایران داشت ، حتی با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و بسطنت رسیدن رضاخان میر پنج مخالفت نمود و جزو آن بخش از نمایندگان ملی و آزادیخواهی همچون سید حسن مدرس، حسن مستوفی الممالک ، میرزا حسین مؤتمن الملک ، میرزا حسن مشیرالدوله ، حسین علا ، دکتر محمد مصدق ... بود که حاضر نشد بخلع احمد شاه بخاطر به سلطنت رسیدن رضا خان سردار سپه رأی دهد. اما با گذشت زمان با افراد و نیروهای طرفدار منافع انگلیس همسو و همراه شد و تا آنجا پیش رفت که بعنوان وزیر مالیه در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی ، در تمدید قرارداد داری در سال ۱۳۱۲ علیه منافع ملی ایران عمل کرد و در پاسخ به اعتراضات و نگویش ، در مجلس شورای ملی ، به « آلت فعل » بودن خود اقرار نمود.(۹۵)

نگارش منصفانه تاریخ معاصر ایران می طلبد تا عملکرد فعالین و مبارزین سیاسی ، حتی مخالفین و رقبای سیاسی را در تمام مراحل زندگی سیاسی آنها مورد بررسی و قضاوت بی طرفانه قرار داد . نه اینکه تاریخ را آنطور به نگارش در آورد که منافع گروهی و ایدئولوژیک ایجاب می کند و یا خدای نکرده قلم بمزد شد و مسائل و رویدادهای تاریخی را آنچنانی تنظیم نمود که ارباب رجوع دستور می دهند و طلب می کنند!!

همچنین در رابطه با قضاوت در باره ماهیت « هویت » فعالین و مبارزین تاریخ معاصر ایران باید در نظر داشت، در زمانیکه مبارزه و فعالیت برای «قانون» و «عدالتخانه» در ایران شروع شد، اصولاً « معیاری » وجود نداشت که مردم بر پایه و مبنی آن بتوانند به سادگی « سره » را از « ناسره » تمیز دهند. وضعیت ناروشنی که در آنزمان بر «جامعه بسته» و استبدادی ایران حاکم بود، بیانگر این واقعیت تلخ است که مردم ایران اصولاً با بسیاری از پیشرفت های جوامع اروپا و آمریکا و حقوقی که مردم در اثر فعالیت ها و مبارزات خود به آنها دست یافته بودند، آشنائی نداشتند. بخشی از هیئت حاکمه ایران طرفدار روسیه و بخشی از آن طرفدار انگلیس بودند ، حتی بخش بزرگی از اشرافیت و برخی از روحانیون ، جزو نیروهای وابسته به بیگانگان بودند و بخش بزرگی از جماعت « آخوند »

و « شیخ »، و « ملا » که از نفوذ زیادی هم در جامعه ایران برخوردار بودند و امر تعلیم و تربیت را کاملاً در اختیار داشتند، با هر نوع تغییر و تحولات و ترقیخواهی و قانون مداری و خرد ورزی مخالف بودند و در حقیقت آن حضرات « سنت پرست » و خود بخشی از « عوام » بودند، که بنام « دین و مذهب » و « خدا »، بِنفع دولت مطلقه شاه و منافع خود « عوامفریبی » می کردند. واقعیت های تلخی که باعث شدند تا صدمات و خسارات زیادی متوجه منافع ملی و حقوق مردم ایران گردد و همچنین سبب شود تا انرژی و نیروی بسیاری از فعالین و مبارزین بی جهت بهدر رود. متأسفانه بسیاری از تاریخ نویسان از جمله حسین ملکی (زاوش) در هنگام نگارش کتاب خود و قضاوت در باره فعل انفعالات سیاسی - اجتماعی مردم در آن مقطع تاریخی، نه تنها کمتر به آن وضع و واقعیت ها که بر جامعه حاکم بود توجه دقیق ننموده است، حتی او در کتاب خود - « دولت های ایران در عصر مشروطیت » - همچون نیروهای مخالف ترقی و پیشرفت به تشکیل « مدرسه علوم سیاسی » از سوی میرزا نصرالله خان نائینی (مشیرالدوله) شدیداً انتقاد نموده است، زیرا بنظر او در آن مدرسه این امکان بوجود آمده بود تا محصلین را بِنفع نظرات فراماسونری تربیت کنند. بدون اینکه به این واقعیت تاریخی توجه کند، که در آن زمان فراماسونری، آزادی، ترقیخواهی و حاکمیت قانون و جمهوری را تبلیغ می کرد و در رابطه با آن نظرات بود که موفق شده بود حتی بسیاری از شاگردان *مدرسه دارالفنون* - همان مدرسه ای که میرزا تقی خان امیر کبیر در ایجاد آن کوشش کرده بود - را طرفدار خواست های خود بنماید. مسائل و مواضعی که باعث رنجش خاطر « ظل الله » ناصرالدین شاه شده بود، چون « قبله عالم » با آزادی و ترقیخواهی و نظام جمهوری همچون آخوندهائی مانند « ملا علی کنی » سر عناد داشت! مگر زمانیکه رضاخان سردار سپه از لحاظ تاکتیکی به خواست جمهوریخواهی دامن زد، در صف اول نیروهای مخالف با آن خواست، آخوند جماعت، آنهم تحت عنوان دفاع از مذهب و دین قرار نداشتند!!؟

حسین ملکی (زاوش) همچون بسیاری از تاریخ نویسان که بر پایه طرفداری از ایدئولوژی مشخصی تاریخ نویسی می نمایند و بخاطر موجه جلوه دادن گفتار و نظرات و عقاید خود، بسیاری از واقعیات تاریخی را وارونه جلوه می دهند، عمل کرده است. در این رابطه باید باشد که زاوش نخواست است در کتاب خود مابین اهداف افرادی همچون علی اکبر دهخدا در هنگام شروع مبارزه علیه استبداد محمد علی شاه قاجار و اهداف افرادی همچون عبدالمجید میرزا عین الدوله، میرزا حسن خان وثوق الدوله، فیروز میرزا نصرت الدوله، اکبر میرزا صارم الدوله، ... تفاوت قائل شود.

زاوش (حسین ملکی) در حکم بی پایه خود علیه دهخدا توضیح نداده است، زمانیکه سید محمد رضا مساوات شیرازی باتفاق سید عبدالرحیم خلخالی در بالای روزنامه « مساوات » (ناشر افکار انجمن آذربایجان) شعار « آزادی، برابری، برادری » را کلیشه می کردند و از آن طریق مردم را با روابط و ضوابط حاکمیت قانون و حقوق ملت آشنا می نمودند و در باره نظام استبدادی، بخصوص وضعیت حاکم بر دربار محمد علیشاه و حتی در باره مادر محمد علیشاه روشنگری می کردند، علی اکبر دهخدا چطور و بر پایه چه معیاری و ضوابطی، می بایستی در آن مقطع تاریخی تشخیص می داد که اهداف آن روزنامه نگاران تبلیغ آزادیخواهی و برقراری حاکمیت قانون و مبارزه با استبداد نیست، بلکه کوشش آنها بخاطر دفاع از منافع انگلیس و حمله به روسهاست!!؟

زاوش اگر در هنگام متهم نمودن دهخدا به « فراماسونری »، « موضع سیاسی » کمونیست های ایرانی و حزب کمونیست شوروی بر رهبری « لنین » در رابطه با ارزیابی « مثبت » آن جماعت کمونیست از ماهیت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و رضا خان میرپنج را مد نظر می داشت و باین واقعیت تلخ تاریخی توجه می نمود که، لنین، ترتسکی، استالین و ... رهبران حزب کمونیست حاکم بر سرزمین روسیه، که ادعا داشتند که مجهز به « علم مارکسیسم » می باشند و از همکاری و کمک تئوریسین ها و مفسرین سیاسی آن دوران نیز کاملاً برخوردار بودند، با وجود این نتوانستند در باره ماهیت کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و رضاخان میر پنج تحلیلی صحیح ارائه دهند و در آن رابطه موضعی درست اتخاذ کنند! حال روشن نیست که چرا باید به یک جوان ۲۰ تا ۲۵ ساله ایرانی بنام « علی اکبر دهخدا » انتقاد وارد باشد و او را از زمره « خائنین بوطن » محسوب داشت، آنهم بدین دلیل که او در مبارزه و مخالفت با استبداد دوران محمد علی شاهی، با افرادی دست همکاری داده که « فراماسونر » بوده اند. بدون اینکه این « تاریخنگار » به این مسئله توجه کرده باشد که « فراماسون » بودن آن افراد، تازه پس از گذشت پنجاه تا شصت سال، آنهم در اثر تحقیق و چاپ اسناد و مدارک، روشن شده است!

در صفحه ۲۸، جلد اول کتاب زاوش (حسین ملکی) در باره دهخدا می خوانیم:

« در اسناد بازمانده از ابراهیم حکیمی [استاد فراماسونری]، عضویت دهخدا در لژ فراماسونری بیداری تحت شماره ۵ - ۴۸ ضبط شده، و این خود مایه تأسف ماست. لیکن زحمات چهل ساله وی در راه تدوین فرهنگ کبیر کارستری است، که جبران مافات نموده، و از هنگام پرداختن به این کار از صحنه سیاسی ماسون ها خود را کنار کشید.» .

می بینیم بچه سادگی، زاوش (حسین ملکی)، با نقل قولی از یادداشت های یک استاد فراماسونری بنام ابراهیم حکیمی و با یک چرخش قلم غیر مسئولانه، علی اکبر دهخدا را با افرادی همچون وثوق الدوله، فیروز میرز انصرت الدوله و صارم الدوله نخست وزیر و وزرای فراماسونری که باسیر پرسی کاکس وزیر مختار انگلیس در ایران قرارداد ننگین اوت ۱۹۱۹ میلادی (مرداد ۱۲۹۸ شمسی) را منعقد کردند و قصد داشتند تا ایران را به مستعمره انگلیس تبدیل کنند - قراردادی که احمد شاه حاضر نشد بر آن مهر تأیید گذارد و در آن رابطه بود که کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء - رضا خان میر پنج طرح ریزی و بمرحله اجرا در آمد -، همدیف می نماید!!

این تاریخ نگار، همچون بسیاری از تاریخ نویسان، که برداشتشان از تاریخنگاری، رونویسی نوشته ها و نقل قول شنیدنی هاست بدون اینکه در رابطه با محتوی آنها دست به تحقیق، تقحص و بررسی زنند. همچنین در صفحات ۱۶۳ و ۱۶۸ جلد اول همان کتاب مورد بحث در معرفی دکتر مصدق بعنوان وزیر مالیه کابینه احمد قوام السلطنه و در صفحه ۱۸۳ بعنوان وزیر امور خارجه آخرین کابینه حسن پیرنیا (مشیرالدوله)... چون خجالت کشیده است همچون همقطاراننش دکتر محمد مصدق را بطور مستقیم متهم به « فراماسونری » بنماید، او را عضو « جامع آدمیت » معرفی کرده است!!

اگر هدف جناب زاوش (حسین ملکی) با ذکر « جامع آدمیت » در پشت نام دکتر مصدق، خدشه دار کردن هویت فردی که به خاطر دفاع از منافع ملی کشور و ملتش با خواست امتیاز نفت شمال که از سوی « سرگنی کافتارادزه » نماینده استالین و « دولت کمونیست » حاکم بر کرملین مطرح شد و همچنین آن خواست مورد تائید و حمایت و پشتیبانی حزب

توده ایران قرارداد داشت ، نیست. این سؤال مطرح است که اگر حتماً می بایستی بعد از نام دکتر مصدق ، اسم سازمانی ذکر شود - که آنهم روشن نیست بچه دلیل و برای چه می بایستی دست به چنین کاری زد - ، چرا بجای ذکر نام « جامع آدمیت » از « مجمع انسانیت » که مصدق حتی معاون آن انجمن نیز بود، نام برده نشده است ؟ با توجه به این امر که زاوش بعنوان « محقق و تاریخنگار » در هنگام نگارش کتاب خود - که چاپ اول آن در سال ۱۳۷۰ بوده است - ، از پاسخ دکتر مصدق به نامه ایرج افشار - در ۱۲ آذر ماه ۱۳۴۴ - در مورد چگونگی عضویت مصدق در « جامع آدمیت » و کناره گیری اش از آن « انجمن » اطلاع داشته است. حال چرا و بچه دلیل او به توضیح دکتر مصدق در آنمورد مشخص توجه نکرده است و همچون دکتر سید حسن آیت و دیگر طرفداران و هم نظران دکتر مظفر بقائی کرمانی ... بر عضویت دکتر مصدق در « جامع آدمیت » تاکید ورزیده است، این خود معمائی است که انشاءالله روزی روشن خواهد شد! (در صفحه ۶۹ این کتاب متن نامه ایرج افشار خطاب به دکتر مصدق و در صفحه ۷۰ پاسخ دکتر مصدق به آن نامه چاپ شده است).

در رابطه با معرفی دکتر مصدق به وزارت مالیه در اولین کابینه قوام السلطنه (۱۴ خرداد ۱۳۰۰)، همان کابینه ای که « زاوش » ، دکتر مصدق را عضو « جامع آدمیت » معرفی کرده بود، باید خاطر نشان کرد که پس از سقوط کابینه سید ضیاء طباطبائی - معروف به کابینه سیاه - و تشکیل اولین کابینه قوام السلطنه، دکتر مصدق که حاضر نشده بود دولت کودتای سید ضیاء طباطبائی را برسمیت بشناسد و بخاطر اعتراض از مقامش بعنوان « حاکم ایالت فارس » استعفا داده بود و در بین ایل بختیاری - در چهارمحل بختیاری - بسر می برد و مهمان سردار محتشم بختیاری (غلامحسین خان) و امیر مفخم بختیاری بود. احمد قوام (قوام السلطنه) بدون هیچگونه تماس قبلی ، او را به سمت وزیر مالیه کابینه خود معرفی کرده بود. اما مصدق پس از مراجعت به تهران حاضر نمی شود در اولین کابینه قوام السلطنه مسئولیت آن وزارتخانه را قبول کند ، چون « آرمیتاژ اسمیت » انگلیسی که بعنوان مستشارمالی آن وزارتخانه در تدوین قرارداد وثوق الدوله سهیم بوده و همچنین او در رابطه با اختلافات مالی دولت ایران با شرکت نفت ، بعنوان نماینده دولت ایران تصمیماتی بضرر منافع ایران و بنفع شرکت نفت اتخاذ نموده بود ، کماکان در آن وزارتخانه بر مصدر کار بود. بجای مصدق عبدالله خان وثوق - معتمدالسلطنه - برادر قوام السلطنه، کفالت آن وزارتخانه را بعهده داشت!! حال روشن نیست که چرا « زاوش » در هنگام تحریر کتاب خود و استفاده بی جا و بی ربط از نام انجمن « جامع آدمیت » بعد از نام دکتر مصدق ، به این مسئله مهم تاریخی ، یعنی حضور « آرمیتاژ اسمیت » مستشار انگلیسی در وزارتخانه مالیه و مخالفت دکتر مصدق با حضور او در آن وزارتخانه و عدم پذیرش پست وزارت از جانب دکتر مصدق ، کوچکترین توجه ای نکرده است. (۹۶) در حالیکه برای فردی مثل زاوش ، حتماً باید روشن باشد که طرفداران تشکیلات فراماسونری وابسته به انگلیس بحضور « آرمیتاژ اسمیت » در وزارتخانه مالیه اعتراض نمی کردند!

اگر زاوش (حسین ملکی) در کنار رونویسی مطالب ، همچنین به تحقیق و تفحص در باره مطالبی که در هنگام نگارش کتابش مورد استفاده قرار می داد، دست زده بود ، حتماً با این واقعیت تاریخی آشنا می شد که دکتر مصدق زمانیکه وزیر امور خارجه کابینه حسین پیرنیا - مشیرالدوله شد (۱۳ خرداد تا ۴ آبان ۱۳۰۲)، در خرداد ماه ۱۳۰۲ با ادعای سفیر انگلیس در تهران ، مبنی بر اینکه جزایر « ابو موسی » و « شیخ شعیب » واقع در خلیج فارس متعلق به ایران نیست، دست بمخالفت زده و از تمامیت ارضی و منافع ملی ایران بدفاع برخاسته بود.

دکتر مصدق در فصل بیست چهارم کتاب خاطرات و تألمات در صفحه ۱۶۲ می نویسد:

« اولین روز ورودم بوزارتخارجیه محمد قلی خان منتخب الملک رئیس اداره ی انگلیس نامه ای بمن ارائه نمود که " سر پرسی لورن " وزیر مختار انگلیس بمستوفی الممالک نخست وزیر نوشته و موضوعش این بود که جزایر " ابوموسی " و " شیخ شعیب " واقع در خلیج فارس متعلق بایران نیست و نظامیان بر خلاف حق در آنها دخالت می کنند. رئیس الوزرا هم بخط خود در حاشیه نامه نوشته بود ضبط شود و منتخب الملک از من سوال نمود باین نامه باید جواب داده شود یا آن را بلا جواب گذاریم. گفتم قبل از ملاحظه پرونده نمیتوانم در این باب نظری اظهار کنم و بعد که پرونده را دیدم و معلوم شد جزائر مزبور ملک غیر قابل تردید ایران است موضوع را در هیئت وزیران مطرح کردم که در صورت جلسات نوشته شد. سپس بنامه ی وزیر مختار جواب دادم و چند بار با او مذاکرات شفاهی نمودم.»

در پاورقی های شماره ۳۲ و ۳۴ همین کتاب در رابطه با برخی بیدقتی ها و اشتباهات حسین ملکی (زاوش) که مربوط به مصدق و خانواده او می شود، توضیحاتی داده ام .

۸ - دکتر نورالدین کیانوری ، پسر شیخ مهدی نوری و نوه شیخ فضل الله نوری بود. او با مریم فیروز (مریم فیروز خواهر فیروز میرزا نصرت الدوله قاعد قرارداد ۱۹۱۹ ، دختر عبدالحسین فرمانفرما دانی دکتر مصدق و عمه مظفر فیروز) ازدواج کرده بود. کیانوری و همسرش از رهبران حزب توده ایران بودند. دکتر نورالدین کیانوری آخرین « دبیر اول حزب توده » در دوران فعالیت علنی آن حزب در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ بود.

دکتر کیانوری در کتاب خاطراتش که در سال ۱۳۷۱ نشر پیدا کرده است ، در آن کتاب همچنین به « فراماسونری » و اسماعیل راین اشاره کرده است. (۹۷) در صفحه ۴۱۴ آن کتاب می خوانیم :

« به عقیده من ، راین عامل آمریکا بود؛ یعنی مثل آنهای دیگر در آغاز عامل انگلستان بود ولی بعد ارباب عوض کرد. آمریکائیا به او پیشنهاد کردند که تو کتاب فراماسونری را چاپ کن و پول مفصل آن برای خودت! واقعاً هم پول مفصلی در آورد و ثروتی بهم زد.»

کتاب « خاطرات نورالدین کیانوری » در زمانیکه کیانوری در زندان جمهوری اسلامی بسر می برده است ، تنظیم شده است. در آن کتاب صحبت از مسافرت راین به آلمان شرقی و تماس او با حزب توده ، آنها بخاطر نگارش تاریخ حزب کمونیست ایران شده است. راین علاقمند بوده است تا با « اردشیر آوانسیان » تماس بگیرد . کیانوری در این باره نوشته است : « ... ما که او را می شناختیم و می دانستیم که عامل آمریکاست به تقاضایش پاسخ منفی دادیم.»

مصاحبه گر (مأمور سازمان امنیت جمهوری اسلامی) طی طرح سئوالی بیان کرده است که:

« - در آن زمان رانین با دایره شوروی در اداره کل هشتم ساواک کار می کرد. ظاهراً او قبل از ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] با حزب توده هم سرو کاری داشت و درست پیش از کودتا برای شرکت در فستیوال جوانان به بخارست رفته است؟ »

در رابطه با آن سؤال ، دکتر کیانوری جواب صریحی نداده است .
اما در پاسخ به سؤال دیگر مبنی بر :
« ما در نشریات حزب توده توجه چندانی نسبت به مسئله فراماسونری نمی بینیم ... » ،
پاسخ داده است :

« ما در بحث فراماسونری واقعاً وارد نشدیم زیرا اطلاعاتمان در این زمینه فوق العاده کم بود. این جریان برای ما جریان ناشناخته و پیچیده ای بود. این جریان بسیار مخفی بود. ما فقط کلیاتی می دانستیم. می دانستیم که چنین چیزی هست. ولی به چه شکلی که آمریکانیها سرو صدای قضیه را بلند کردند، ناشناخته بود. مثلاً ، تا آن زمان ما هیچ نمی دانستیم که شریف امامی بالاترین مقام... استاد اعظم فراماسونری در ایران است. ».

دکتر کیانوری در پاسخ به سؤال :
« محافل شوروی در زمینه فراماسونری هیچ اطلاعی به شما نمی دادند؟ » پاسخ داده است :
« خیر ! آنها از این اطلاعات به ما نمی دادند. بنا براین اگر ما در باره فراماسونری مطلبی نوشته ایم، علت فقط بی اطلاعی ما از این جریان بود... » .

در پاورقی صفحات ۷۷ تا ۷۹ همان کتاب خاطرات به عضویت سلیمان میرزا (محسن) اسکندری (پسر محسن میرزا کفیل الدوله، پسر محمد طاهر میرزا ، پسر اسکندر میرزا - پسر ششم عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه قاجار) که باتفاق برادرش یحیی میرزا (پدر ایرج اسکندری - یکی از رهبران حزب توده) در جامع آدمیت به رهبری عباسقلی خان آدمیت عضویت داشت، اشاره شده است. در آنجا می خوانیم :

« سلیمان میرزا (محسن) اسکندری ... در سال ۱۳۲۲ ق. / ۱۹۰۴ م. در سن ۲۷ سالگی به همراه برادرش یحیی میرزا (پدر ایرج اسکندری) در جامع آدمیت به رهبری عباسقلی خان آدمیت عضویت داشت. در سال ۱۳۲۵ ق. / ۱۹۰۷ م. شاخه جامع آدمیت را در کرمانشاه تشکیل داد. ولی در اواخر این سال به انجمن حقوق، که در ضدیت با آدمیت تأسیس شده بود، پیوست و به همراه یحیی میرزا نشریه **حقوق** ، ارگان این انجمن، را منتشر کرد... ».

ضروریست همچنین یاد آور شد که در همان پاورقی در رابطه با سلیمان میرزا (محسن) اسکندری ، ذکر شده است که او « ... باتفاق سید محمد صادق طباطبائی حزب سوسیالیست را تشکیل داد. در این دوران، سلیمان میرزا از سوی دولت شوروی به عنوان رهبر نیروهای چپ ایران شناخته می شد و مورد اعتماد آنان بود. او در سال ۱۳۰۱ با دولت قوام السلطنه به مخالفت برخاست و به همراه محمد صادق طباطبائی به تلاش در راه تحکیم قدرت رضاخان پرداخت. سلیمان میرزا در شهریور ۱۳۰۲ / صفر ۱۳۴۲ ق. به همراه میرزا کریم خان رشتی [یکی از چهره های مرموز تاریخ معاصر ایران] ، محمد صادق طباطبائی و امیر لشکر خدایارخان یک پیمان مخفی اتحاد با رضا خان امضاء کرد و به عضویت کمیته مخفی در آمد که جلسات آن در خانه رضاخان برگزار می شد. ... ».

د - عضویت دکتر مصدق در « جمعیت دموکرات ضد تشکیلی »

با توضیحاتی که در رابطه با « فراماسونری » و انجمن « جامع آدمیت » و شایعات و قصه پردازی برخی از منتقدین و مخالفین دکتر مصدق و بی دقتی و بی مسئولیتی بعضی از تاریخنگاران رفت ، بی جا نخواهد بود در رابطه با آن مطالب و نوشته ها، همچنین به کارت عضویتی که « جمعیت دموکرات ضد تشکیلی » برای دکتر مصدق فرستاده بود ، در این مبحث کتاب اشاره کنم و توضیحاتی در آن رابطه بدهم.

دکتر مصدق در فصل هجدهم کتاب خاطرات و تألمات در صفحه ۱۱۱ تحت عنوان « عضویت من در جمعیت دموکرات ضد تشکیلی » نوشته است .:

« پس از کناره گیری از معاونت وزارت مالیه بدون هیچ سابقه و اطلاع قبلی کارتی از جمعیت دموکرات ضد تشکیلی رسید که عضویت آن انتخاب شده بودم. توضیح آنکه در جنگ اول جهانی که سران حزب اعتدال و حزب دموکرات از ایران مهاجرت کردند عده ای از اعضای حزب دموکرات در طهران از این نظر که ارتباط بعضی از افراد حزب با سیاست خارجی ممکن است حزب را تحت تأثیر قرار دهد و تصمیماتی اتخاذ کنند که بر خلاف مصالح حزب و منافع مملکت تمام شود اینطور عقیده داشتند مادام که سران حزب در خارج از کشور بسر میبرند از اتخاذ هرگونه تصمیمی بنام حزب خودداری شود. در صورتیکه عده ی دیگر را عقیده این بود که مهاجرت بعضی از سران حزب نمیبایست حزب را از فعالیت های سیاسی باز بدارد و نتواند وظایفی را که طبق مرامنامه دارد انجام دهد. این دو نظر که با هم شدیداً مخالف بود سبب شد که در حزب انشعاب روی دهد و آن دسته از اعضا که نمیخواستند بنام حزب کاری بشود به دموکرات ضد تشکیلی مشتهر گردند و بهر عملی که از هر دولت و برخلاف مصالح مملکت صادر میشد در جرائد مسلکی و هم فکر اعتراض کنند و با دولت وثوق که یک دولت دست نشانده ی خارجی و از نظر اجرای یک سیاستی بنام معنا استعماری تشکیل شده بود مبارزه ی دامنه داری را شروع نمایند.»

نقل قول بالا که مربوط به دوران تاریخی بعد از تأسیس انجمن ها، از آنجمله « جامع آدمیت » ، در اوائل انقلاب مشروطیت می باشد ، بهترین گواه بر این امر است که آزادیخواهان و وطن دوستانی که در آنزمان نسبت به دفاع از « مصالح مملکت » حساسیت داشته اند و شدیداً مخالف افراد و نیروهائی که علیه منافع ملی و مصالح مملکت توطئه می کردند بودند ، باید دکتر مصدق را بعنوان فردی ملی و مدافع « مصالح مملکت » می شناخته اند که علاقمند بوده اند تا او را در جمع خود در « جمعیت دموکرات ضد تشکیلاتی » داشته باشند. علاوه بر آن ، ارسال کارت عضویت از سوی آن « جمعیت » برای دکتر مصدق ، بیانگر این واقعیت هم می باشد که در آن مقطع تاریخی در وطنمان ایران، احزاب و جمعیت ها چگونه و با توسل به چه متد و شیوه هائی ، عضو گیری می کرده اند!

در فصل بعدی این کتاب در باره عضویت دکتر مصدق در « حزب اعتدال » توضیحاتی داده خواهد شد.

همانطور که اشاره رفت در دوران سلطنت پادشاهان قاجار، بخشی از هیئت حاکمه ایران طرفدار انگلیس و یا روسیه تزاری بودند که آن افراد در بین مردم ایران به « آنگلوفیل » و « روسوفیل » معروف شده بودند. اما تماس هر چه بیشتر ایرانیان با اروپائیان و کشورهای اروپائی، کمک به گسترش نظرات و عقاید آزادیخواهی در ایران نمود. جنبش « فراماسونری » و رابطه ای که تشکیلات و اعضای آن در دامن زدن به امر انقلاب کبیر فرانسه و پیروزی آن انقلاب داشته اند، در بین ایرانیان مخالف استبداد و آزادیخواه تأثیرات مثبتی با خود به همراه داشت. روشن بود که آن تأثیرات بهیچوجه نمی توانست در خدمت حفظ منافع استعماری امپراطوری انگلیس در ایران قرار گیرد، همانطور که استقلال ایالات متحده آمریکا بضرر امپراطوری انگلیس تمام شد. در این رابطه باید باشد که دولت‌مردان استعمارگر انگلیس کوشش کردند تا جنبش فراماسونری نقشی را که در اروپا و آمریکا ایفا کرده بود، نتواند در ایران نیز بعهدہ داشته باشد. دولت استعمارگر انگلیس بعد از استقلال ایالات متحده آمریکا کوشش فراوان مبذول داشت تا از طریق عوامل خود در آن تشکیلات سرّی نفوذ کند، حتی از طریق عوامل ماسک دار خود دست به تشکیل « لژهای فراماسونری » در ایران زد و در نهایت تشکیلات فراماسونری در ایران را به زائده ای از دولت استعمارگر انگلیس تبدیل نمود، که در آن رابطه در همین نوشته بطور مختصر قبلاً اشاره رفت.

با گذشت زمان - که سال های بدر از آن کشید - و روشن شدن اهداف شوم دولت انگلیس و سوء استفاده هائی که انگلیسها از تشکیلات فراماسونری و برخی از فراماسونرها نمودند، کمک کرد تا مردم وطنخواه ایرانی که طرفدار استقلال و آزادی بودند، عضویت در تشکیلات فراماسونری در ایران را بمعنی خیانت به منافع ملی تلقی کنند و از آن فاصله بگیرند و از همکاری با آن دوری جویند!!

در جلد دوم این کتاب در رابطه با فعالیت های دولت انگلیس در ایران توضیحات بیشتری داده خواهد شد.

حواشی، توضیحات و مأخذ کتاب اول

۵۷ — برای کسب اطلاعات در باره فراماسونری از مأخذ اینترنتی کمک گرفته شده است.
http://www.google.com/search?num=100&hl=de&q=rousseau+und+freimaurer&btnG=Suche&lr=lang_de

۵۸ — در صفحه اینترنتی اسامی معروفترین فراماسونر های جهان ذکر شده است که من در این نوشته به نام تعدادی از آنها اشاره کرده ام.
<http://www.internetloge.de/arst/masons1.htm>

۵۹ — همان مأخذ اینترنتی.

۶۰ — آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران، صفحه ۲۲۱، تهران ۱۳۴۰.

مصدق در باره مطالب کتاب فریدون آدمیت در باره عضویتش در "جامع آدمیت" در پاسخ به ایرج افشار توضیحاتی می دهد که در مجله راهنمای کتاب — جلد ۲۱ و بسیاری از کتاب های تاریخی و تحقیقی از جمله کتاب "مصدق و مسائل حقوق و سیاست — ایرج افشار" (در صفحات ۲۶۷ و ۲۶۸) درج شده است. (* — ۶۰ — الف)

(* — ۶۰ — الف) — ترکمان، محمد، نامه های دکتر مصدق، جلد اول، صفحه ۳۵۱، چاپ دوم، ۱۳۷۵، نشر هزاران.

«احمد آباد - ۱۲ آذر ۱۳۴۴»

قربانت گردهم مرقوم محترم که حاکی از صحت و سلامت جنابعالی است عزّ و وصول ارزانی بخشید و موجب کمال مسرت و خوشحالی گردید راجع به انجمن هایی که در بدو مشروطیت تشکیل می شد و یکی از آنها انجمن آدمیت بود اطلاعی که دارم این است مرحوم میرزا عباسقلی در خانه ی خود این انجمن را تشکیل داد و هر کس هم که می خواست عضو انجمن بشود لازم بود کسی از اعضاء او را معرفی کند و مبلغی هم بابت حق عضویت بپردازد. در یکی از روزها شخص محترمی به خانه من آمد، مرا دعوت نمود و با خود به انجمن برد و بعد هم دو سه جلسه بنده حاضر شدم و چون مجمع انسانیت تحت ریاست مرحوم مستوفی الممالک تشکیل شد و مرکب بود از آقایان آشتیانی ها، گرگانی ها و تفرشی های انجمن طهران و بنده را هم به سمت نیابت رئیس انتخاب کردند دیگر نتوانستم در انجمن آدمیت حاضر شوم. این است اطلاعات بنده که به استحضار رسید در خاتمه ارادت خود را تجدید می نمایم. دکتر محمد مصدق».

۶۱ — دکتر محمد مصدق، خاطرات و تألمات، به کوشش ایرج افشار، صفحات ۱۸۱ و ۱۹۲.

در رابطه با سران‌تونی ایدن ضروریست یاد آور شد که او زبان فارسی را خوب می‌دانست. او پس از سقوط دولت قوام السلطنه در سال ۱۳۲۶ بعنوان وزیر امور خارجه انگلیس در دورانی که ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) نخست وزیر ایران شده بود به ایران سفر کرد و بخاطر حل مشکل نفت پس از بازگشت به لندن "مستر گس" کارشناس نفت را به ایران فرستاد. پس از سقوط دولت ابراهیم حکیمی، عبدالحسین هژیر نخست وزیر شد. مستر گس با دولت هژیر در رابطه با اختلافات فی مابین در باره مشکل نفت به توافق نرسید، چونکه هژیر بر پایه یک طرح ۲۵ ماده ای قصد داشت اختلافات فی مابین را حل کند. محتوی طرح ۲۵ ماده ای هژیر مورد توافق انگلیسها قرار نگرفت، اما مستر گس با عباسقلی گلشائیان وزیر دارائی دولت محمد ساعد مراغه ای - که پس از دولت هژیر روی کار آمده بود، قرارداد معروف به «قرارداد الحاقی گس گلشائیان» را تنظیم کرد، همان قراردادی که در آخرین روزهای دوره پانزدهم در مجلس شورای ملی مطرح شد، ولی در اثر مخالفت حسین مکی، دکتر مظفر بقائی کرمانی، عبدالقدیر آزاد، حائری زاده ... - که آن جمع از هدایت و راهنمایی و کمک های فکری و قلمی دکتر مصدق، مهندس حسینی ... که نماینده مجلس نبودند، برخوردار می شدند -، نتوانست به تصویب نمایندگان مجلس برسد، زیرا مکی و دوستانش آنقدر به بحث و اظهار نظر در باره آن قرارداد ادامه دادند تا عمر مجلس قانونگذاری دوره پانزدهم به پایان رسید. البته در این مورد ضروریست خاطر نشان کرد که رئیس مجلس سردار فاخر حکمت (رضا حکمت) منتهی درجه همکاری را با مخالفین قرارداد نمود. (* - ۶۱ - الف)

قرارداد الحاقی گس - گلشائیان در مجلس دوره شانزدهم نیز در اثر مخالفت دکتر مصدق، مکی، بقائی، آیت الله کاشانی ... نتوانست به رأی مجلس گذاشته شود، سرانجام صنعت نفت برهبری دکتر مصدق ملی اعلام شد و بزرگترین ضربه به منافع دولت استعمارگر انگلیس وارد شد. در رابطه با این مسائل در بخش مربوط به مبارزات ملی شدن صنعت نفت مفصلاً توضیح داده شده است.

سر انتونی ایدن در سفری که پس از پیروزی ژنرال آیزنهاور از حزب جمهوریخواه بریاست جمهوری ایالات متحده انتخاب شد، داشت، در آن سفر قول و اگذاری ۴۰ درصد از سهام شرکت نفت سابق انگلیس به شرکت های نفتی آمریکا را داد و از آن طریق مقدمات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی دکتر مصدق را فراهم ساخت.

(* - ۶۱ - الف) - سردار فاخر حکمت که در سال ۱۳۲۴ عضو حزب دمکرات ایران - حزب قوام السلطنه بود، پس از استعفا از آن حزب باتفاق جلال عبده اقدام به تأسیس حزبی بنام «حزب سوسیالیست» نمود که آن حزب هم دوامی نداشت. به نقل از کتاب «نا گفته هایی از دولت دکتر مصدق»، دستنوشته محمد ابراهیم تیمور کلالی، به کوشش: مرتضی رسولی پور. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ نخست ۱۳۸۰ صفحه ۲۵۶.

۶۲ - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، چاپ اول: ۱۳۶۹، صفحه ۲۴۲، چاپ مؤسسه اطلاعات.

۶۳ - ابتهاج، ابوالحسن، خاطرات ابتهاج، جلد دوم بکوشش علیرضا عروضی، صفحه ۲۵۰، چاپ اول، بهار ۱۳۷۱، انتشارات علمی، چاپخانه هما.

۶۴ - فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، صفحات ۳۷۲ و ۳۷۳، چاپ اول: ۱۳۶۹، چاپ مؤسسه اطلاعات.

۶۵ - عبدالله شهبازی در مصاحبه هائی که در سال ۱۳۷۷ با ابوالحسن مختاباد در روزنامه صبح امروز سه شنبه ۴ اسفند ۱۳۷۷ داشته است، اظهار نموده است که او کتاب «جُستار هایی از تاریخ معاصر ایران» - را بنگارش در آورده و همچنین جلد اول آن کتاب - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی بقلم فردوست - را تنظیم و ویراستاری نموده است.

شهبازی همچنین در آنمورد در مصاحبه ای با کتاب هفته سه شنبه ۱۳ بهمن ۱۳۸۰ صفحه ۱۲ در آنمورد سخن گفته است.

آن دو مصاحبه را می توان روی سایت اینترنتی عبدالله شهبازی، تحت عنوان «خاطرات فردوست چگونه تدوین شد؟»

<http://www.shahbazi.org/Articles/Zohour1.pdf>

و در باره کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی،

<http://www.shahbazi.org/Articles/Zohour2.pdf>

مطالعه کرد.

۶۶ - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران. چاپ اول: ۱۳۶۹، چاپ مؤسسه اطلاعات.

۶۷ - ابتهاج، ابوالحسن، خاطرات، صفحات ۳۴۷ و ۳۴۸ جلد اول چاپ اول سال ۱۳۷۱، انتشارات علمی. چاپ چاپخانه هما.

۶۸ - افشار، ایرج، مصدق و مسائل حقوق و سیاست، صفحه ۲۵۸.

دکتر مصدق در سوم اسفند ۱۲۹۹ که کودتای سیدضیاء - رضاخان میرپنج بر هبری انگلیسها صورت گرفت حاکم فارس بود، ایشان از مقام خود استعفا داد، چون حاضر نبود با حکومت کودتا همکاری کند. قبل از اینکه ایالت فارس را بقصد کوه های بختیاری ترک کند و بنزد سران بختیاری برود، در نامه ای که در آن زمان (۲۳ برج حوت پیچی ثیل ۱۲۹۹) به صولت الدوله قشقائی، رئیس ایل قشقائی نوشت، نظرات خود را در باره ماهیت سید ضیاء و کابینه اش چنین بیان کرده است: «... اعمال این هیئت و نیات آن برخلاف مصالح مملکت می دانم».

۶۹ - نطق تاریخی دکتر محمد مصدق در رابطه با تغییر سلطنت. نطق های دکتر مصدق در بسیاری از کتاب های تاریخی به چاپ رسیده اند. این نقل قول از صفحه ۱۲۹ کتاب معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق از کتاب محمد جعفری قنواتی می باشد.

۷۰ - مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، نشر تاریخ ایران: ۲۳. مجموعه متون و اسناد تاریخی: ۲۶. چاپ اول، زمستان ۱۳۶۳.

- ایرانی، مهندس رضا و دکتر احمد ایرانی، مبارزات دکتر مصدق، چاپ دوم، صفحه ۱۰۶.

۷۱ - مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، نشر تاریخ ایران: ۲۳. مجموعه متون و اسناد تاریخی: ۲۶. چاپ اول، زمستان ۱۳۶۳.

- ایرانی، مهندس رضا و دکتر احمد ایرانی، مبارزات دکتر مصدق، چاپ دوم، صفحه ۱۱۹.

۷۲ - صفائی، ابراهیم، کتاب اشتباه بزرگ ملی شدن نفت، صفحات ۲۵۴ تا ۲۵۸، " کشته شدن رئیس شهربانی"، بطور مفصل به شرکت دکتر بقائی در آن جنایت اشاره رفته است. در رابطه با قتل سرتیپ افشار طوس در بخش مربوط به دوران نخست وزیری مصدق به اسناد دیگری که همچنین بیانگر شرکت دکتر مظفر بقائی، علی زهری، سرلشگر زاهدی، حسین خطیبی، سرتیپ مزینی، سرتیپ دکتر منزله، سرتیپ نصرالله بایندر، سرگرد بلوچ قرایی ... در قتل سرتیپ افشار طوس است، اشاره کرده ام.

۷۳ - روزنامه اطلاعات ۶ و ۷ تیر ماه ۱۳۵۸.

- سلامتیان، دکتر احمد، دعوای انتخابات ریاست جمهوری بر سر چیست؟
به نقل از سایت اینترنتی گویا:

<http://news.gooya.com/president84/archives/031570.php#more>

۷۴ - متین دفتری، دکتر هدایت، یادواره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت، تشکیل دولت مصدق. مجله آزادی - نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران، دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷ - تابستان و پاییز ۱۳۸۰ صفحه ۲۱.

دکتر متین دفتری منبع مطالب فوق را:

" فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران"، تألیف فریدون آدمیت صفحه ۲۲۱ و مجله راهنمای کتاب جلد ۲۱ (۱۳۵۷) صفحه ۵۸۷، ذکر کرده است.

۷۵ - البته آقای دکتر همایون کاتوزیان، در کتاب خود ذکر نکرده اند که آیا در آن مقطع تاریخی، که انجمن «مجمع آدمیت» تشکیل شد، افکار عمومی ایران از موضوع "ارتباط" "جامع آدمیت" با تشکیلات فراماسونری اطلاع داشت و با خبر بود که آن تشکیلات را فراماسونرها در ایران بوجود آورده اند و با وجود این محمد مصدق عضو آن انجمن شده بود؟ و یا در آن مقطع تاریخی کسی از این موضوع اصولاً خبر نداشت و بیشتر فعالیت های علنی در آن انجمن همچون انجمن های دیگر در رابطه با حفظ سیستم نظام مشروطیت و مخالفت با نظام استبدادی بود؟ و اگر چنین است که افکار عمومی در آن مقطع تاریخی دوران محمد علی شاهی از رابطه بین «جامع آدمیت» و فراماسونری اصولاً اطلاعی نداشته است

، و این اطلاعات را آقای دکتر همایون کاتوزیان در حین تحقیقاتی که بعمل آورده اند به آنها دست یافته اند ، روشن نیست چرا در حین تحریر مرتکب چنان اشتباه فاحشی شده است و مسئله را بطور دقیق توضیح نداده اند؟!

۷۶ - به نقل از دنیس رایت ، کتاب " انگلیسی ها در میان ایرانیان "

۷۷ - اظهارات دکتر کاتوزیان درست نیست. خبر عضویت دکتر مصدق در « جامع آدمیت » در سال ۱۳۴۰ مطرح می شود و نه یک سال بعد از مرگ مصدق .
زمانیکه دکتر مصدق در احمد آباد در تبعید بسر می برد و مقامات امنیتی و مأمورین رژیم شاه ، رابطه او را با مردم ایران قطع کرده بودند. دکتر فریدون آدمیت پسر عباسقلی آدمیت در کتاب « فکر آزادی » به موضوع عضو بودن دکتر مصدق در مجمع آدمیت اشاره می کند. دکتر مصدق از طریق نامه ای از سوی آقای ایرج افشار از این موضوع باخبر می شود، ایشان در پاسخ به نامه آقای ایرج افشار ، در آذر ماه ۱۳۴۴ مطالبی در آن باره می نویسند که من در پاورقی ۵۲ همین کتاب به آن پاسخ اشاره کرده ام و آقای دکتر هدایت متین دفتری نیز در نوشته خود به آن اشاره نموده اند.

۷۸- رجوع به حسن آیت در کتاب " چهره حقیقی مصدق السلطنه " .

۷۹ - دهخدا عضو جامع آدمیت نبود ، روشن نیست دکتر کاتوزیان این اطلاعات را از کجا بدست آورده است. بنابر ادعای زاوش (حسین ملکی) او عضو « لژ بیداری » بود!!

۸۰ - اظهارات دکتر کاتوزیان در اینمورد که نوشته است « مشروطه خواه جوان [مصدق] بزودی از جامع انسانیت نیز دل برکنند » نیز کاملاً غلط است ، بتوپ بستن مجلس شورایی توسط محمد علیشاه باعث تعطیل فعالیت تمام انجمنها از جمله " جامع انسانیت " شد .

- کاتوزیان، دکتر همایون ، " مصدق و نبرد قدرت " ، ترجمه احمد تدین ، چاپ نخست ۱۳۷۱ ، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا ، صفحه ۲۶ .

۸۱ - مقایسه فراماسونری دوران انقلاب مشروطیت ایران با فراماسونری دوران انقلاب کبیر فرانسه از سوی دکتر همایون کاتوزیان ، با توجه به اسناد موجود ، تا اندازه بی توجهی به رویدادهای تاریخ معاصر ایران می باشد. آنهم بدین خاطر که عده ای از اعضای فراماسونری در دوران انقلاب مشروطیت ایران، در خدمت سیاست استعماری دولت انگلیس عمل کرده اند.

انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ شمسی) پیروز می شود و ایران دارای قانون اساسی می گردد. در آنزمان ، روسیه تزاری از رژیم سلطنت استبدادی حاکم بر ایران حمایت می کرد ولی دولت انگلیس بخاطر رقابت با روسیه تزاری و تضعیف نفوذ آن دولت در ایران از مشروطه خواهان حمایت کرد و سفارتخانه انگلیس در تهران بمحل اعتصاب و تجمع و بست نشینی مخالفین رژیم استبدادی تبدیل شد. از سوی دیگر اسناد موجود بیانگر این امر هستند که همزمان بخش بزرگی از « آنگلوفیل » ها ، بعنوان رهبران و فعالین جنبش مشروطیت در بین آزادیخواهان و مشروطه طلبان عمل کرده اند. همین دولت فخمیه انگلیس که تظاهر به طرفداری از برقراری نظام مشروطیت در ایران

می کرد، چون از طریق حمایت از انقلاب مشروطیت نتوانسته بود از نفوذ دولت روسیه در ایران بکاهد — برعکس محمد علیشاه شدیداً تحت نفوذ روسها قرار داشت و در واقع " روسوفیل " بود و بخشی از مبارزین ورهبران جنبش مشروطیت مدافع منافع ملی و استقلال ایران بودند — ، یکسال بعد از انقلاب مشروطیت ، بطور مخفیانه طی قرار دادی با دولت تزاری در روسیه ، ایران را به سه منطقه تقسیم نمودند . شمال ایران بعنوان حریم روسیه تزاری ، جنوب ایران حریم انگلیس و منطقه ی بی طرف . طی قرارداد های قسطنطنه ی در سال ۱۹۱۵ ، ایران را به ۲ منطقه تقسیم کردند ، منطقه بی طرف قرار داد ۱۹۰۷ ، به سهم انگلیس اضافه می شود، در عوض بنا می شود روسیه " بر داردائل و قلمرو اروپائی امپراطوری عثمانی سلطه براند " . (* — ۸۱ — الف)

پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه برهبری لنین ، بداد ایران می رسد . چون در ژانویه سال ۱۹۱۸ ، تروتسکی کمیسار خارجی دولت بلشویکی روسیه ، قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ را بعنوان قراردادهای استعماری لغو می نماید. اما برخی از فراماسیونرهای ایرانی که « آنگلو فیل » هستند سعی می کنند قرارداد ۱۹۱۹ را به احمد شاه تحمیل کنند و ایران را در کل به مستعمره انگلیس تبدیل نمایند. اگر مقاومت احمد شاه — همان احمد شاهی که با دریافت پول از سوی " سیر چارلز مارلینگ " ، (* — ۸۱ — ب) وزیر مختار بریتانیا در ایران ، این ننگ را پذیرفته بود که حکم صدراعظمی و ثوق الدوله را صادر کند و برای دریافت مستمری بیشتری بطور ماهانه از دولت انگلیس کوشش می کرده است ، ولی حاضر نشد به خیانت بزرگتری تن در دهد و به قرارداد ۱۹۱۹ صحه بگذارد . قرارداد ۱۹۱۹ را فراماسونرهای ایرانی (و ثوق الدوله صدر اعظم ، نصرت الدوله فرمانفرما وزیر امور خارجه و صارم الدوله وزیر دارائی) با مقامات دولت انگلیس تدوین کرده بودند که بر پایه محتوی آن قرارداد، ایران به مستعمره انگلیس تبدیل می شد. در این رابطه ضروریست متذکر شد که پرزیدنت ویلسون ، رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا در کنفرانس صلح پاریس از استقلال ایران دفاع نمود و روی این اصل دولت اتازونی با قرار داد ۱۹۱۹ توافق نکرد . اما دولت استعمارگر انگلیس آرام ننشست و بوسیله سید ضیاء طباطبائی و رضاخان میرپنج (رضاشاه پهلوی بعدی) در سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتا کردند. — در کتاب دوم در باره این موضوع توضیحاتی داده شده است — . البته این امکان می تواند وجود داشته باشد که دکتر همایون کاتوزیان در هنگام نگارش کتاب " مصدق و نبرد قدرت " بزبان انگلیسی — که معترض هم هست که آن کتاب را برای انگلیسی زبانها نوشته و چرا به فارسی ترجمه اش کرده اند — ، مدارک و اسنادی در اختیار داشته است که آن اسناد بیانگر این امر بوده اند که تشکیلات " فراماسیونری " در مقطع تاریخی انقلاب مشروطیت ، سیاست و هدفی جدا از سیاست و اهداف استعماری دولت انگلیس در ایران دنبال می کرده است و متأسفانه وی فراموش کرده اند ، از آن اسناد در آن کتاب ، بعنوان مأخذ و منبع مورد استفاده ، نام ببرند!!

— (* — ۸۱ — الف) — غنی ، سیروس ، " ایران — بر آمدن رضا خان — بر افتادن قاجار و نقش انگلیسیها " ، ترجمه حسن کامشاد ، تهران ، نیلوفر ۱۳۷۷ ، چاپ دوم . صفحه ۳۱ .

— (** — ۸۱ — ب) — همان کتاب ، صفحه ۴۴ .

۸۲ — مصدق و فراماسیونری ، امیر کاظمی ، وبلاگ رازهای سیاسی،

www.razha.persianblog.com

- ۸۳ - افشار، ایرج، مصدق و مسائل حقوق و سیاست. صفحه ۸۱.
- ۸۴ - مصدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات، صفحه ۲۳۷.
- ۸۵ - همان مأخذ، صفحه ۲۳۸.
- ۸۶ - آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم، مجلس و بحران آزادی، چاپ اول، صفحه ۱۳۲، انتشارات روشنگران.
- ۸۷ - مامونتوف، حکومت تزار و محمدعلی شاه، ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی، ص ۶۹.
- و آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، صفحه ۱۳۲.
- ۸۸ - در اعلان « انجمن اتحادیه آذربایجان » تصریح رفته که پارسیان تهران « یادگار نیاکان ایرانیان » به آن انجمن پیوستند (صوراسرافیل، ۱۷ محرم ۱۳۲۶) فارسیان از کمک مالی دریغ نداشتند.
- و آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، صفحه ۱۳۳.
- ۸۹ - « انجمن اتحادیه شاهزادگان » در صفر ۱۳۲۵ تشکیل شد. در نظامنامه انجمن امرا به قبول عضویت خدمتگزاران دولت از لشکری و کشوری تصریح شده، و مواد آن مطبوع است. به نقل از کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، صفحه ۱۳۳.
- ۹۰ - انجمن مستوفیان و لشکر نویسان تشکیل خود را در محرم ۱۳۲۶ اعلام کرد، این آخرین و یا یکی از آخرین انجمن هایی بود که بر پا شد. حیات سیاسی اش پس از چهار ماهی با انحلال مجلس بسر آمد. به نقل از کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، صفحه ۱۳۳.
- ۹۱ - آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم، مجلس و بحران آزادی، چاپ اول، صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۳، انتشارات روشنگران.
- ۹۲ - دکتر حسین آبادیان، پاسخ به مقاله مجید تفرشی، **زندگی بقایی به دسیسه گذشت.** سایت " شرق اونلاین "،
<http://www.sharghnewspaper.com/840304/html/hist.htm#s232614>
- « ... با انتشار برخی روزنامه های مشهور به اصلاح طلب بحث در مورد بقایی رواج بیشتر یافت، به گونه ای که این بار یاران بقایی بعد از مدت ها سکوت به صحنه آمدند و در سمینارهای عدیده که در محل مراکز اسناد، وزارت امور خارجه و مرکز همایش های صدا و سیما برگزار شد، با قدرت وارد میدان شدند؛ به صراحت مواضع خود را تبیین

کردند، تاریخ را بازگونه ساختند، انواع و اقسام مصاحبه ها انجام دادند، در سمینارهای بین المللی شرکت کردند و باز هم ای عجب که این بار عده ای دیگر از آن سوی میدان به دلیل اختلافات حزبی، شخصی و گروهی، مصالح ملی کشور را نادیده گرفتند و کار تا تطهیر بقایای پیش رفت، کتاب ها منتشر شد تا نشان دهند مصدق جاسوس بود و اصلاً نسل اندر نسل خاندان مستوفیان آشتیانی جاسوس بوده اند، این را همه برای رضایت طرفداران بقایی و خصومت کودکانه با حریف انجام دادند و فکر نکردند اگر چنین است پس جوانان ما به چه چیز گذشتگان باید افتخار کنند؟ نخستین تبعات بی توجهی به مصالح ملی، بیماری کودکانه چپ روی و راست روی، انتشار کتاب هایی است که مفاخر این کشور را به باد تمسخر و استهزا می گیرند، رجال خوشنام و قربانیان سیاست های بریتانیا از امیرکبیر تا مصدق را عوامل انگلیس می نامند، بر سیاستمداران نابهنگام و اصلاح طلبان واقعی و راستین چون امیرکبیر و مصدق طعن های ناجوانمردانه می زنند و باز هم ای عجب که عده ای به دنبال امیرکبیر خود می گردند، عده ای دیگر یا دم از اصلاحات می زنند و یا مبارزه با اجنبی. حال آنکه مبارزان این راه را به خاطر منافع فردی و گروهی و یا دلخوشی مثنی بی مایه که در کسوت استادی تاریخ دانشگاه های معتبر به سرگرم کردن جوانان این مرز و بوم مشغولند، در آستان انبوهی ادعاهای واهی قربانی می سازند. به هر حال بعد از انتشار کتاب، سخنرانی های یاران بقایی بدون کم و کاست در برخی نشریات و روزنامه ها درج شد، عده فراوانی شاهدند در کنفرانسی که در ساختمان نیاوران وزارت خارجه تشکیل شد، پیروان بقایی چه هیاهویی به راه انداختند، حتی مارگ گازیوروسکی را ترسانیدند تا بفهمد دنیا دست کیست و البته معلوم شد بیست و هشتم مرداد يك رویداد بوده است تا کودتا! رویدادی که خود مصدق بانی و باعث آن بود. برخی از سخنرانی ها و حتی پرسش و پاسخ ها عیناً از سیما پخش شد. سال ۱۳۸۲ طی کنفرانسی در محل مرکز همایش های صداوسیما که دکتر تفرشی از سخنرانان آن بودند- یاران و بستگان بقایی به طور هماهنگ، سازمان یافته و یکپارچه وارد میدان شدند، عده ای رنج سفر اروپا و کانادا را به خود هموار ساختند؛ نه برای اینکه بحث کنند و جدال احسن نمایند، خیر، بلکه برای اینکه زیر دل مخالفین را خالی سازند، چون بقایی رعب برانگیزند و مغلظه ساز کنند، تا اثبات کنند ۲۸ مرداد کودتا نبود و آمده بودند تا بقایی را تطهیر کنند؛ اما این اقدامات را نه به نحوی که مقتضی جامعه مدنی! و معیارهای دموکراسی و حقوق بشر است، بلکه با تهدید و اخم و تخم و خط و نشان کشیدن انجام دادند؛ غافل از آنکه آن سبب بشکست و آن پیمان ریخت. اکثر سخنرانی های این سمینار که با همکاری موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، مرکز همایش های صدا و سیما و يك موسسه دیگر موسوم به غرب شناسی! برگزار شد، مربوط به اثبات این موضوع بود که کودتایی در کار نبوده است، بقایی اول شهید بعد از انقلاب بوده و این همه سال ملت ایران بیهوده آمریکا و انگلیس را برای دخالت در کودتای بیست و هشتم مرداد مقصر دانسته اند و کلینتون و آلبرایت غلط کرده اند بابت این قضیه از ملت ایران عذرخواهی نمایند. نکته این است که برگزارکنندگان این جلسه هم کسانی بودند که درست نقطه مقابل به اصطلاح اصلاح طلبان به شمار می آمدند و جالب اینکه برخی مدعیان همانطور که همه می دانند به تفاریق قدرت را به دست داشته اند و دارند، در کلیه انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا داشته اند، در پارلمان حاضر بوده اند، حداقل اینکه مناصب میانی فراوانی را تصدی کرده اند و طنز تاریخ را ببینید که هر جا نشستند راقم این سطور را حکومتی معرفی کردند، به عبارتی آقایان که این همه سال قدرت را به دست داشته اند؛ حکومت نکرده اند و حکومت در دست بنده بوده است؛ بنده ای که همان زمان برای ادای دین و پرداختن قروض آقایان و تأمین معاش خانواده ای که کوچکترین گناهی نکرده بود، استاد دانشگاه و در عین حال مسافربر بوده ام، زیرا حضرات

اصلاح طلب به کلی مرا بایکوت کرده بودند، در مراکز حساس جا خوش کرده و به ریش من و امثال من می خندیدند؛ حقوق دانشگاه هم که کفاف حتی اجاره مسکن را نمی داد، مشکلات پی در پی نازل می شد، گفته بودند روی فلانی را کم کنید تا باز هم به قول اینان بدانم دنیا دست کیست؟! پررویی من این بود که از آقایان جواز نگرفته بودم که آیا اجازه می دهند مقاله و کتاب بنویسم یا نه؟ به صراحت گفته بودند به فلانی بگویید ننویس!! اشتباه نکنید این مطالب را یاران بقایی نمی گفتند، کسانی می گفتند که معتقد به گردش آزاد اطلاعات بودند. باری از آن سوی در همان سمینار کذایی مصدق متهم شد برای سرویس اطلاعاتی انگلیس کار می کرده، برای سرپرسی سایکس جاسوسی می کرده و اصلاً تبعه سوئیس بوده است. بارها و بارها صدا و سیما برخی از این افراد را دعوت کرد تا در میزگردهای تاریخی آن شرکت جویند و مطالب خود را از رسانه ملی به گوش همه برسانند. حداقل نخستین این میزگردها سال ۱۳۷۸ برگزار شد که بعدها بر تعداد آنها افزوده شد. این را برای آن نوشتم تا به دوست ارجمند آقای دکتر تفرشی خاطرنشان ساخته باشم اینگونه نیست که بحث کردن در مورد مصدق و خواندن بیست و هشتم مرداد به عنوان يك رویداد طبیعی و نه يك کودتا، عقوبتی داشته باشد، یا یاران بقایی ساکت باشند و یا از ابراز نظرات خود و اهمه ای داشته باشند که نباید هم داشته باشند و یا اینکه توهم نمایند. گویا این جناح و یا آن جناح برای روایت صحیح تاریخ این کشور ارزشی قائلند و مورخانی که به قول آقایان آنقدر بیکارند که کاری جز کتاب و سند خواندن بلد نیستند و عرضه ندارند سر بر آستان دیوانسالاران بسایند، شأنی دارند، قدری می بینند و بر صدر می نشینند. در مراسمی از این دست هیچ کس هم نگفت سخنرانان ساواکی اند و سلطنت طلب، زیرا همیشه به مناسبت ۲۸ مرداد تریبون های فراوانی در اختیار اینان قرار می گیرد. اجازه دهید عرض کنم در جلسات کوچک داخلی و یا سمینارهای بین المللی که در داخل تشکیل می دادند، حتی يك دعوتنامه خشك و خالی هم برای اینجانب فرستاده نشد، نه از راست و نه از چپ، همه گفتند دوستان بقایی از زمان شاه تا کنون مظلوم واقع شده اند، تریبونی نداشته اند تا سخنان خود بگویند، فضا همه در اختیار مخالفین آنان بوده است و قس علیهذا، اما ندانستند بقایی و یارانش رژیم های بعد از کودتا را غریبه نمی دانستند که علیه آن برآشوبند، اگر عناصر صادقی هم به ویژه بعد از ۱۵ خرداد به وضع موجود اعتراضی کردند؛ با خشم بقایی مواجه شدند و از حزب زحمتکششان اخراج شدند و یا تحقیر شدند، بسیاری از اینان از همان نیمه راه مسیر خود را از او جدا ساختند....».

۹۳ — شهبازی ، عبدالله ، زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی ، جستاری از تاریخ تجدد گرایي ایرانی ، از طریق سایت اینترنتی شهبازی در سه قسمت انتشار پیدا کرده است . لینک دستیابی به آن مقاله در آن سایت عبارتست از :

<http://www.shahbazi.org/pages/zanjani1.htm>

— در آن مقاله عبدالله شهبازی همچنین نوشته شده است :

« ... محمدعلي شاه، پس از تاجگذاري، ميرزا علي اصغر خان امين السلطان (اتابک اعظم) را، که در اروپا بهسر مي برد، براي تصدي منصب صدارت به ايران دعوت کرد. اتابک در ۱۷ ربيع الاول ۱۳۲۵ وارد ايران شد و در بيستم همان ماه (۳ مه ۱۹۰۷) کابينه خود را تشکيل داد. به گفته براون، در اين زمان اتابک با موقعيتي روبرو بود «که براي پرمایه ترين وزير وحشت آور بود.» اتابک از بدو ورود به ايران کوشيد تا چهره اي تجددگرا از خود نشان دهد و با محافل منورالفکر ايران، که بطور عمده در جامع آدميت متمرکز بودند،

رابطه‌ای حسنه برقرار کند. ورود او به این صحنه از پشتوانه قوی برخوردار بود. اتابک، که راه حفظ قدرت را در پیوند با ماسون‌ها یافته بود، اندکی پیش از بازگشت به ایران در کارلس باد با میرزا ملکم خان ملاقات کرده و از طریق او به جرگه ماسون‌ها پیوسته بود. به تعبیر خود اتابک، او در کارلس باد، به کمک «اول عقل و علم ایران، پرنس ملکم خان»، به جمع اشخاصی راه یافت «که در تمام کره ارض خود را اول عقل می‌دانند و همان هستند که در تمام سال مشغول کار و خدمت به تمام بنی نوع بشر هستند... کلیه آنها نقشه مدار زندگی بین نوع بشر را می‌کشند.» پس از بازگشت به ایران، هم میرزا ملکم خان و هم میرزا عبدالرحیم طالبوف، دو پدر فکری تجددگرایان آن روز، اتابک را مورد تأیید قرار دادند و در مکاتبات خود با رجل سیاسی تجددگرای ایران حمایت جدی خود را از اتابک ابراز داشتند...»

«... از شیخ ابراهیم زنجانی رُمان‌گونه‌ای در چهار جلد (حدود ۸۵۰ صفحه دستنویس) بر جای مانده به‌نام *شراره / استبداد* که می‌تواند تا حدودی سیر تحولات سیاسی ایران به سوی انحلال مجلس را روشن کند. زنجانی این رُمان را در دوران پس از انحلال مجلس و خانه نشینی خود در تهران نگاشت. *شراره / استبداد* را می‌توان اولین و تنها رُمان‌گونه ماسونی دوران محمدعلی شاه و از مهم‌ترین منابع تاریخ مشروطه دانست. این رُمان نشان می‌دهد که زنجانی، به‌رغم عضویت در هیئت امنای دوازده نفره جامع آدمیت، در محفلی دیگر نیز عضو بوده که رویه‌ای مغایر با مشی رسمی جامع و در راستای تشدید تعارض‌های سیاسی روز و ایجاد بلوا و شورش را پیش می‌برده است.

این رُمان شرح نیمه واقعی - نیمه خیالی از تحولاتی است که به انحلال مجلس انجامید. شخصیت‌های اصلی داستان اعضای یک گروه مخفی توطئه‌گر شبه‌ماسونی‌اند که خود را «جامع آدمیت» می‌خوانند. در صفحه ۶۱ جلد چهارم یکی از اعضای جدید چنین می‌گوید:

تشکر همه شما بزرگان و بذل جان در قدم شما بر من لازم است که در راه نجات ملت من این بذل همت می‌فرمائید و از برکت شما داخل جامع آدمیت شده و سالک صراط مستقیم گردیده‌ام.

معهداً، عملکرد این گروه با عملکرد رسمی جامع آدمیت و رهبر آن، عباسقلی خان آدمیت، که در جهت حمایت از دولت اتابک بود، تفاوت چشمگیر دارد و به عملکرد بعدی لژ بیداری ایران شبیه است. بنابراین، باید گروه فوق را شاخه‌ای از جامع آدمیت دانست که بعداً به لژ بیداری ایران بدل شد؛ و این رُمان‌گونه زنجانی به دورانی تعلق دارد که محفل فوق فعالیت‌های تندروانه خود را در بطن جامع آدمیت پیش می‌برد. «

«... فریدون آدمیت، پسر عباسقلی خان آدمیت، که به دلیل دسترسی به اسناد پدرش بیش از هر کس دیگر با تشکیلات جامع آدمیت آشنایی دارد، سازمان جامع را مرکب از چهار مجمع معرفی می‌کند: مجمع نخست، **مجمع آدمیت** بود که توسط خود عباسقلی خان اداره می‌شد. مجمع دیگر **انجمن حقون** سلیمان میرزا اسکندری بود که در اواخر ۱۳۲۵ از جامع جدا شد، **مجمع سوم** را حاج میرزا غلامرضا اداره می‌کرد و مقر آن پاقاپوق بود. فریدون آدمیت می‌نویسد: «**مجمع چهارم را نمی‌شناسیم.**» او در فهرست نمایندگان مجلس عضو جامع آدمیت از **تقی‌زاده** نام نمی‌برد و منکر عضویت او در جامع است...»

۹۴ - زاوش - حسین ملکی، دولت های ایران در عصر مشروطیت، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۷۰، صفحات ۲۶ تا ۲۹، نشر اشاره

۹۵ - تقی زاده در مجلس در میان خنده شدید نمایندگان گفت: « بنده در این کار ابدأ هیچ گونه دخالتی نداشته ام جز آنکه امضای بنده پیاپی آن ورقه است. و آن امضاء چه مال من بود و چه من امتناع می کردم و مال کسی دیگر بود - ولابد حتماً یکی فوراً امضاء می کرد - ، هیچ نوع تغییری را در آنچه واقع شد و به هر حال می شد، موجب نمی شد» به هر حال شاید خود عمل امضاء « قصوری» یا « تقصیری» شمرده می شده اما: من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت قرار داد [داری برای ۳۰ سال دیگر] نبودم. دیگران هم نبودند و اگر فصولی در این کار یا اشتباهی بوده، تقصیر آلت فعل [یعنی خود تقی زاده] نبوده؛ بلکه تقصیر فاعل [رضاشاه] بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست بر گردد.

کاتوزیان، همایون مصدق و نبرد قدرت در ایران، صفحه ۱۴۲.

۹۶ - دکتر محمد مصدق، کتاب خاطرات و تألمات، صفحه ۱۳۶ و

- محمد جعفر قنواتی، معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق، صفحه ۴۰

۹۷ - کیانوری، دکتر نورالدین، خاطرات نورالدین کیانوری، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعات، تهران - ۱۳۷۲.